



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمر الکرما  
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

# کتاب طبی انتزاعی

- مباحثی طب
- مفردات دارویی
- بیماریها
- غلظت شناسی
- معدن شناسی
- تاریخ پزشکی
- داروسازی و صنعت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# کتاب طبی انتزاعی

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

مجهول (بی جا، بی نا)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

فهرست	۵
کتاب طبی انتزاعی جلد ۴	۶
مشخصات کتاب	۶
[نخبه الدهر (ترجمه)]	۶
باب دوم درباره کانهای هفتگانه و سنگهای با ارزش و آنچه بر خاک برتری دارد. این باب یازده فصل است.	۶
اشاره	۶
فصل یکم درباره کانهای هفتگانه‌یی که ذوب، بسته، روان و کشیده می‌شوند و سخن از ماهیت نهادها و خواص آنها و چگونگی پیدایش این کانها بنا بر آنچه که به عقل روشن است	۶
فصل دوم درباره پیدایش کانها از جیوه و گوگرد و پیدایش گوگرد از آب و پیدایش جیوه از گوگرد و آب	۱۱
فصل سوم در پاسخ به کیمیاگران و بیان برهان عقلی در این که آنچه آنان می‌سازند آمیزه‌یی زرد رنگ است	۱۳
فصل چهارم درباره سنگهای با ارزش، سودها، خاصیتها، ویژگیها، سرزمینها و رنگهای آنها	۱۶
فصل پنجم درباره سنگهایی که از جهت ارزش و گرانی در درجه دومند	۲۲
فصل ششم درباره سنگهای مغناطیس، ویژگیها، رنگها و سرزمینهای آنها	۲۶
فصل هفتم درباره مروارید و چگونگی پیدایش آن در صدف و سخن از نهاد جانور مروارید	۲۹
فصل هشتم درباره سنگها و دیگر چیزهایی که با ویژگی کانی بودنشان از خاک برتری دارند و سخن از چگونگی پیدایش آنها	۳۰
فصل نهم درباره سنگهایی که نسبت به سنگهای ارزنده و گوهرهای کریمه در مرتبه دومند و سخن از چگونگی پیدایش و خواص آنها	۳۴
فصل دهم درباره پیدایش کوهها و تپهها و ریگزارها و سخن از علت و چگونگی درست شدن و پیدایش آنها	۳۵
فصل یازدهم درباره سنگهای ارزنده‌یی که برخی پادشاهان به برخی دیگر هدیه کرده‌اند و سخن از ارزش آنها	۳۶
درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان	۳۹

## مشخصات کتاب

نام کتاب: کتب طبی انتزاعی (فارسی)

نویسنده: جمعی از نویسندگان

موضوع: مبانی طب - مفردات دارویی - بیماریها - داروسازی و صنعت - غذا شناسی - معدن شناسی - تاریخ پزشکی

زبان: فارسی

تعداد جلد: ۸

نوبت چاپ: اول

ملاحظات: این عنوان کتاب تشکیل شده از مجموع بحث های گوناگون طبی که از لابلای کتابهای دیگر توسط آقایان مجیدی نظامی و رحیمی ثابت استخراج و آماده شده و در این مجموعه قرار گرفته است .

## [نخبه الدهر (ترجمه)]

**باب دوم درباره کانهای هفتگانه و سنگهای با ارزش و آنچه بر خاک برتری دارد. این باب یازده فصل است.**

### اشاره

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۷۳

**فصل یکم درباره کانهای هفتگانه‌یی که ذوب، بسته، روان و کشیده می‌شوند و سخن از ماهیت نهادها و خواص آنها و چگونگی پیدایش این کانها بنا بر آنچه که به عقل روشن است**

کان شناسان گویند: مواد کانی و معدنها یکی از موالید سه گانه‌اند که از بسیاری انواع در شمار نمی‌گنجند و لیکن آنچه مردم از آنها می‌شناسند نزدیک به هفتصد گونه است که همه دارای رنگها و مزه‌ها و ویژگیها و خواصی گوناگونند. این گوناگونی نیز به جهت موادی است که این کانها از آن درست می‌شوند، چه آن مواد خاک باشد چه سنگ یا آب.

کانها نخستین پدیده‌یی هستند که جوهریتشان از خاک تمیز داده شده است و این امر به واسطه انبوهی اجزاء مواد کانی و نمودن و افزون نگردیدن پاره‌های آن می‌باشد زیرا پرورش یافتن ویژه گیاهان و جانورانی است که غذا می‌خورند و می‌بالند و بزرگ می‌شوند. اجسام بنا بر ویژگیهای جسمانیشان یا رشد و نمو کننده‌اند یا رشدی ندارند. اگر پرورش یابنده نباشند کان و معدنند و اگر پرورش یابنده باشند گیاه و جانورند. هر نمو کننده‌یی را یا نیروی احساس و حرکت است که در این صورت جانور است و یا از حس و حرکت بی‌بهره است که در این صورت گیاه است. میان این سه پدیده موجوداتی دیگر نیز هست که بینابین واقعند و دو صورت دارند. اگر موجودی یک صورت کانی و یک صورت گیاهی داشته باشد همچون مرجان است. اگر یک صورت کانی و یک صورت جانوری داشته باشد همچون حلزون و تخم مرغ و صدف است. اگر یک صورت گیاهی و یک صورت جانوری داشته باشد همچون واقواق و نارگیل و خرما و همانند آن است.

بنا بر این از میان چیزهایی که بنا بر جوهریت ویژه خویش از خاک برترند کانهای هفتگانه را می‌توان نام برد که عبارتند از:

طلا، نقره، مس، آهن، روی، قلع و سرب.

گویند: هفتمین این کانه‌ها جیوه است. صابیان می‌پندارند این هفت کان در رنگها،

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۷۴

نهادها و ویژگیها و خواص خویش همانند ویژگیها و خواص ستارگان هفتگانه درخشانند. طلا گرامی‌ترین این هفت کان و بهترین و نیکوترین آنها از جهت سود و استوارترین آنها از نظر قیمت و ارزش است. زیرا یاقوت بنا بر حجم و درشتیش ارزش دارد یعنی اگر چند یک مثقال وزن داشته باشد ارزش آن هزار دینار است و لیکن اگر ریز ریز شود و خرد گردد ارزش آن یک دینار بیش نیست. اما طلا به هر صورت که در آید و به هر اندازه و شکلی که ریخته شود، در ریزه‌ها و سکه‌هایش از جهت ارزش خللی وارد نمی‌آید. نهاد طلا گرم معتدل است. در نهاد و طعم و رنگ همانند خون است. طلا در رنگ و زیبایی و ارزش، پاره‌یی از خورشید و بهره‌یی از آن است و جوهر آن، عرضهایی نهادی و ویژگیهایی استوار و ضروری دارد. این عرضها، رنگ، طعم، بوی، لمس، صدا، نرمی، سنگینی، فشردگی، درخشش، پایداری آن در آتش، بر جای ماندن آن در زیر خاک و نیز خاصیت فاعلی و اثرپذیری یا انفعالی آن است. پس نهاد و سرشت طلا چهارده صفت عارضی، لازم، نهادی و قایم دارد که این صفات عارضی با دیگر کانه‌ها متفاوت است و همچنین دیگر کانه‌ها- با این نهادها که در طلاست- با آن تفاوتها دارند. رنگ طلا- زرد نزدیک به سرخ نارنجی است. بوی آن از ترشیدگی، تند، زبان‌گزایی، تیزی و گندیدگی، به دور است. مزه آن شیرین است و دست سودن به آن از نقره زبرتر و از مس نرم‌تر است و لیکن لغزندگی قلع و سرب و آهن را ندارد. صدای آن از صدای نقره بیشتر و برتر و از صدای آهن و مس کم‌تر است و لیکن گنگی و کم صدایی قلع و سرب و روی را ندارد. نرمی آن از نرمی نقره بیشتر و مخالف نرمی قلع و سرب است. آنچنان کشیده و باریک می‌شود که به صورت رشته‌یی در می‌آید. به صورت ورق‌یی پهن به نازکی گرد و غباری که بر روی چیزی نشیند در می‌آید. روان و تنک می‌شود تا همچون جوهری شود که با آن می‌توان نوشت. بر خلاف دیگر کانه‌های نرم یا سخت، به صورت سکه در می‌آید و بر آن نقش زده می‌شود. سنگینی طلا- به علمت وزن جرم آن است که با وزن سبک جرم نقره و مس و کانه‌های دیگر مخالف است. فشردگی طلا آن است که حجم آن نسبت به دیگر کانه‌ها حتی سرب، بسیار سنگین‌تر است. درخشش طلا به واسطه روشنی و زیبایی ممتاز آن است از دیگر کانه‌های ششگانه درخشان. پایداری آن در آتش بدان علت است که طلا به وسیله دمیدنهایی مخصوص به خود در آتش

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۷۵

ذوب می‌شود، نه به تندی قلع و سرب ذوب می‌شود و نه به کندی مس، لیکن از نقره کندتر ذوب می‌گردد. بر جای ماندن طلا در زمین بدان سبب است که زنگار نمی‌گیرد و خوردگی پیدا نمی‌کند و اگر چه زمانی بسیار در خاک بماند زنگ، آن را همچون دیگر کانه‌ها تباہ نمی‌سازد.

خاصیت فاعلی طلا به جهت آن است که بسیار نگرستن به آن و یا آشامیدن آب آن برای بیماری مالیخولیا سودمند است و نیز برای گرفتگی دل بسی مؤثر است.

کسی که خود را با آن داغ کند جای داغش چرکین نمی‌شود. اگر کسی با طلا لاله گوش را سوراخ کند جای آن چرک نمی‌کند. نفس را می‌گشاید و دل را باز می‌کند.

خاصیت اثرپذیری و منفعله طلا، جلا و درخشش و روشن شدن رنگ آن است به وسیله نشادر و نظایر آن. طلا با بوی و بخار سرب و رسیدن جیوه به آن، رنگ خود را از دست می‌دهد.



نهاد و سرشت طلا معتدل و ممتاز از نهاد دیگر کانه‌ها است. کانه‌های دیگر نیز هر یک همانند طلا دارای همان چهارده صفتی هستند که درباره طلا یاد کردیم. نام این کانه‌ها سرب، آهن، نقره، مس و قصدیر است. آنچه امتیاز این کانه‌ها بدان وابسته است غیر از اشتراکی است که در جسمیت، معدنیت و جنسیت با هم دارند. آنچه درباره طلا گفتیم تنها درباره طلای خالصی است که از آلودگی‌های نقره و پاره‌های جیوه - که در اصل آفرینش و معدنش با آن آمیخته می‌شود - سالم بماند چه طلا یا به سبزی می‌گراید یا به سرخی. سبزی طلا ناشی از آمیختن آن با ریزه‌های کوچک و باریک نقره‌ی است که اندکی جیوه در ته معدن با آن آمیخته شده است و طلا از آن پاک نمی‌شود مگر آنکه چندین بار آن را تعلیق کنند. کار تعلیق طلا خود بسی مشهور است. سبب درست شدن طلا آن است که چون جیوه به کمال رسد و پخته شود گوگرد معدن آن را به سوی خود می‌کشاند و آن را در درون خود پنهان می‌کند تا همانند مایعات سیلان نیابد. چون این دو کان با هم آمیخته شود و هر یک با دیگری شکل گیرد و جسمیت یابد حرارت برای پختن و به کمال رسانیدن آنها نفوذ می‌کند.

در این هنگام از این دو کان انواع مختلف کانه‌ها بسته و به وجود می‌آید. اگر جیوه صاف و پاک و گوگرد نیز نیالوده و خالص باشد و نیز حرارتی که می‌خواهد آنها را بیزد معتدل باشد و عارضه‌ی همچون سرما، خشکی، شوری، تلخی و ترشی بر

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه‌الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۷۶

آنها پیش نیاید، با گذشت زمان، از جیوه و گوگرد طلا- درست می‌شود. کان طلا- جز در بیابانهای شن‌زار و سنگستانهای سست به دست نمی‌آید. از سنگها و کانه‌های طلا- سنگهای مخصوص دیگ سازی و سنگ مرمر و شن‌های زعفرانی رنگ طلایی را می‌توان نام برد.

در شهرهای غانه، زغوا، سمغرا، تکرور و حبشه - که مگر کمی همه نمک و شوره‌زار است - به سبب سالم بودن معدنها از مزه‌های فاسد کننده، کانه‌های طلا- بسیار یافت می‌شود چه در آنجاها همواره حرارت برای پختن و رسانیدن کانه‌ها - بدون هیچ‌گونه سرما یا شکافی در زمین - چیرگی دارد، و از همین روی کان طلا در اقلیم چهارم به بالا یافت نمی‌شود مگر اینکه حرارت بسیاری همچنانکه بر شهرهای سودان استیلا- دارد، از ژرفای زمین، بر آن چیره شود. دیگر از خواص طلا- علاوه بر آنچه پیش از این آوردیم - جذب کردن مزه‌های غذاها، درخشندگی و نیکویی آن است. به چشم کشیدن گرد آن چشم را نیرومند می‌کند و روشنی می‌بخشد. میل سرمه کشی اگر از طلا باشد به سبب خاصیتی که در آن است چشم را نیرو می‌بخشد چه میل سرمه طلایی از زنگ، سیاهی و تندی مزه آهن و نیز از زنگار، مسمومیت، تیزی و ریم مس و نیز از زنگ زدن نقره با گذشت زمان و ترشیدگی مزه آن و نیز از سستی، چرک، گوگردی بودن و نرمی قصدیر و نیز از سیاهی، برگشتگی رنگ، تیرگی، سستی و سوزندگی سرب و نیز از چرک جیوه و به صورت دود یا آب نیلگون زهر آگین درآمدن آن و نیز از تندی، تیرگی، سختی و گوگردی بودن روی بر کنار و سالم است. دیگر از خاصیت‌های طلا آنکه هرگاه در یک صد مثقال آن یک هشتم مثقال مس شفاء و سرخ شوشی - که مبین خوانده می‌شود - یافت گردد و استادی در این حرفه آن را چند بار محک زند و بگدازد آن مس در رنگ خود و طلا نیز در رنگ خود برای وی روشن می‌شود زیرا طلا در میان بوت‌اش ذوب می‌شود و می‌جوشد و رنگ آن همانند رنگ خورشید می‌گردد.

نقره‌ی که از سرب، جیوه و مس، پاک باشد همان نقره طلعم است که کانه‌های آن در اقلیم سوم تا اقلیم هفتم است. در اقلیم سوم نقره بیش از هر کانی یافت می‌شود.

صایبان می‌پندارند نقره بهره و پاره‌ی از ماه می‌باشد. ابن عربی گوید: طلا و نقره دو اسم بزرگ در عالم فرودین‌ها و سفلیاتند. یکی از استادان و اهل شناخت، برای

کتب طبى انتزاعى (فارسى) (نخبه الدهر فى عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۷۷

كانهائى اين سرزمين ها به جهت نشان دادن آميزش و اختلاط و يا جدائى و اختلاف آنها با يكدیگر - همچنانکه درباره ارواح نیز آمده است: آنچه از اين روها يكدیگر را نشناسند و درك نکنند اختلاف مى‌ورزند - شكلى كشيده و آن را با خانه‌هاى ستارگان هفتگانه مرتبط ساخته است. آن شكل، دایره زیر است و خدا داناتر است. (ش ۵).

اين شكل، چگونگى به هم پیوستگى و در هم آمیختگى، و تجلّی گاه شعاعها و پرتو نورهای اجرام ستارگان هفتگانه را در بر دارد، چنانکه شكلهای آنها خواهد آمد.

و در اين كار رازى بزرگ است كه برای كان شناسان و دست‌اندرکاران آن فایده‌های ارزنده‌یى در آن نهفته است.

حديد: آهن. نحاس: مس. زئبق: جیوه. فضّه: نقره. ذهب: طلا. قصدير: قلعي. رصاص: سرب.

کتب طبى انتزاعى (فارسى) (نخبه الدهر فى عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۷۸

چگونگى درست شدن نقره چنان است كه چون جیوه و گوگرد در هم آمیخته شود سردى و رطوبت جیوه افزایش و چیرگى مى‌یابد و گرمى، خود را به درون مى‌كشد و داخل آن جسم پنهان مى‌شود و معدن با اين روش به پختن آن مى‌پردازد تا به صورت جسمى درآید كه برون آن به سبب غلبه سردى و رطوبت، سفید و درون آن به سبب خشكى و گرمایى كه در آن است سرخ باشد. اين جسم، نقره خوانده مى‌شود. اگر زمان پختن نقره در معدن دراز شود سردى از نقره مى‌رود و گرم مى‌شود و سفیدی نقره به درون مى‌رود و ناپدید مى‌گردد و گرمى معدن از بیرون به گرمى درون نقره مى‌پیوندد تا حرارت بر برون و درون نقره برآید و سرخ شود و طلا گردد. كان نقره جز در زمینهای مرطوبى كه خاكى نمناك و رطوبتى چرب دارند به دست نمى‌آید و از نشانه‌های معدن آن اين كه زمینش سفید مایل به زرد یا نیلگون است و بر روی خاك آن مرقشیشای نقره‌یى یا سربى به صورت سنگ‌هایی گرد و سخت با زنگارى زرد بر روی آنها به چشم مى‌خورد، كه چون شكسته شوند درخشش مرقشیشا در میان آنها پیدا مى‌آید. نقره اگر زمانى دراز در خاك بماند و اندوخته شود كهنه مى‌گردد و به صورت خاكى تیره در مى‌آید. گوگرد، نقره را مى‌سوزاند و لیكن طلا را به تندى نمى‌سوزاند. اگر نقره با دانه‌های انار ترش پخته شود بزّاق مى‌گردد و جلا مى‌یابد. اگر با پوست برنج یا هر چیز ترش و شور یا شراب و سرکه پخته شود برق مى‌افتد و درخشان مى‌شود. نقره را عرضهایی ذاتى است همانند عرضهایی كه برای طلا برشمرديم.

سرب را سرف، با فاء، رصاص سیاه و اّبار طلای الّتى نیز خوانده‌اند. جالینوس گوید: اين كان از جنس نقره و از جوهر و نهاد آن است لیكن در معدن سه آفت بر آن وارد آمده و جسم و سرشت آن را تباه گردانیده است. نخست آنها بدبویى سرب است كه در برون جسم آن و ناشى از گوگردى بودن آن است. دوم سستى جسم و كمى پایداری آن در برابر آتش است كه ناشى از سستى خاك معدن و كمبود اصلاح و پرورش آن نسبت به ذات سرب است كه اين خود از خورشید، هوا و خاك سر مى‌زند. سوّم سیاهی سرب است و آن به سبب گوگردى است كه بر جسم سرب غلبه دارد. بنا بر پندار صابیان اين كان بهره و پاره‌یى از زحل است كه جسمى تیره و روحى تابناك دارد. سرب هر كان دیگری را كه با آن آمیخته شود تباه مى‌سازد. در

کتب طبى انتزاعى (فارسى) (نخبه الدهر فى عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۷۹

سرب سردى و خشكى است و باعث برآمدن گوشتهای زاید انسان مى‌شود. سرب را سونشى است كه همچون زنگار از جسمش روان مى‌شود. اگر آن سونش با چربى بر آهن مالیده شود دیگر آهن زنگ نمى‌زند. اگر سرب با زنگار اندوده شود خشكى آن زیاد مى‌شود. كسى كه از سرب انگشتى در درست كند آن انگشتى تن و اندامش را ناقص مى‌كند. در سرب

رنگهای گوناگونی است که با آتش به صورت زرد طلائی، سرخ، سفید، زرد، خاکستری و یا سیاه، تغییر رنگ می دهند. سرب با آبگینه آمیخته می شود و با شفافیت آن شفاف می گردد. چگونگی به وجود آمدن سرب چنین است که چون جیوه در کان خود بر گوگرد غلبه یابد و آن را به درون خود کشاند، خشکی بر آن چیره می گردد و حرارت از آن باز می ماند و سرد می شود و برون آن به سبب دور شدن حرارت از جرمش خشک و سرد می گردد و درون آن که همان روح آن است گرم و نرم می ماند. گوگرد در برون جسم سرب بر خلاف درونش از بین نمی رود بلکه برای آن صدایی ایجاد می کند. سرب رنگها را از جای سرد و خشک به خود جذب می کند و مس و هر غشی را که با نقره آمیخته شده است می خورد و از میان می برد و همچنین مس را از جیوه، پاک می گرداند. دیگر از خواص سرب آنکه جوشش دیگر را بر روی آتش کم می کند. چون پاره‌یی از آن بر درخت انار بسته شود بار آن را بسیار می کند همچنانکه اگر طلا بر درخت عناب بسته شود بار آن را زیاد می گرداند. اگر همواره در ابزار و وسایل سربی غذا خورده شود ایجاد سستی و زردی می کند. خوردن آب در ابزار سربی استسقا می آورد. اگر پاره‌هایی از آن در حوض ریخته شود سردی آب را می افزاید. اگر با ابزار سربی گلاب یا عرقیات دیگر گرفته شود نیروی عطر آگنی و دوام آن بسیار می شود، ابزاری که برای گلابکشی به صورت تابه از سرب درست می شود یک وجب و نیم گودی و یک وجب و نیم پهنا دارد و سرپوشی به بلندی یک وجب و نیم دارد که بر روی آن قرار می گیرد. این سرپوش دو جداره و گرد است که عرق بخار از میان آن بالا می رود و به دهانه انبیب می رسد. این شکل آن ابزار است که در زیر آن یک لایه سفال می گسترند و بر روی سفال یک لایه نمک می گذارند آنگاه زیر لایه سفال آتش می افروزند. (ش ۶)

قصید را آلانک، قلعی، نقره جذماء، مقعد و سرب سپید نیز نامیده‌اند. بنا بر

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۸۰

اعتقاد صابیان قصید بهره و پاره‌یی از مشتری است. چگونگی پیدایش آن چنان است که چون جیوه در کان خود به کمال رسید آن کان، در پختن جیوه ذوب و گرم می شود و گرمی جیوه را ملایم می گرداند و خشکی درون آن را قوی می کند تا برون آن را نیز فرا گیرد. در این صورت قصید با اعتدالی لطیف تر از سرب بسته می شود، به همین جهت از سرب سپیدتر و خالص تر و سبک وزن تر و نیک جوهر تر است.

قصید در رنگ نزدیک به نقره و در بوی، سستی و صدا مخالف آن است. سستی قصید به علت بسیاری جیوه و صدای آن به سبب کمی گوگرد است. چون قصید با نقره آمیخته شود آن را تابه می کند همچنان که اگر سرب با طلا آمیخته شود طلا را تابه می سازد.

آتون: کوره. مکبه: سرپوش. قبه:

حباب سرپوش. مقلا: تابه مس سه گونه است: سرخ مایل به سپید، قبرسی سرخ خشک، و شوشی خیلی سرخ خونی رنگ. بنا بر پندار صابیان مس بهره و پاره‌یی از زهره می باشد و قطر نیز نام دارد. همچنانکه گفتیم این کان نیز چهارده عرض دارد. چگونگی درست شدن آن چنان است که چون جیوه در معدن خود، گوگرد را جذب کند و به درون کشاند، گرمی معدن برای پختن آن زیاد می شود و با گرمی گوگرد، به جیوه کمک می کند و با حرارت و خشکی که در آن است بر جیوه چیرگی می یابد و سنگی سرخ بسته می شود که مزه آن تند و تیز و برون آن گرم و درون آن به سبب به وجود آمدنش از گرمی و خشکی، سرد و خشک است. ممکن است که مس در اثر آتش و ماندن زیاد در میان خاک به صورت ریم و سونش درآید. اگر مس زمانی دراز در ترشی بماند به صورت زنگار در می آید و با بوی گوگرد، گوگرد معدنی آن افزونی می یابد و به صورت روسخته در می آید و همچون سرمه ساییده می شود که در این صورت، راسخت نام می یابد. اگر چند بار در

شکرینه عسلی فرو برده شود هم‌رنگ طلا

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۸۱

می‌گردد. مس زرد یا برنج و آنچه همانند آن است همه رنگین و زرد رنگند. اگر از مس، سوزن یا داس یا کارد یا شمشیری ساخته شود و به خون بزرن آمیخته گردد، گوشتی که با آن سوزن سوراخ یا بریده می‌شود التیام نمی‌یابد و گیاهی که با آن داس چیده می‌شود باز نمی‌روید و نیز آنچه با آن شمشیر بریده شود بهبود نمی‌یابد.

بنا بر پندار صابیان آهن بهره و پاره‌یی از مریخ است و آن قویترین و شدیدترین کانها و پایدارترین آنها در آتش و سریعترین آنها در تبدیل شدن به خاک در میان زمین است. آهن بنا بر سرشتهای گوناگون سرزمینهای معادنش در سختی و نیرو گوناگون است. نکوترین آن، آهن چینی است. ترشیاها را در آهن تأثیری به سزا است به ویژه پوست انار ترش تازه که آن را به صورت مایعی سیاه رنگ حل می‌کند. سرکه آن را به صورت مایعی سرخ و طلایی در می‌آورد. نمکها آن را زرد طلایی می‌کنند. سرمه سیاه آن را می‌سوزاند. زرنیخ آن را سپید و نرم می‌کند. علت درست شدن آهن چنان است که چون گرمی معدن به جیوه برسد و میان جیوه و گوگرد درآید خشکی جیوه بیرون می‌آید و رطوبت آن به درون می‌رود پس سنگی بسته می‌شود که بیرون آن به سبب چیرگی حرارت، خشک و درون آن مرطوب است و به جهت خشکی بسیاری که در آن است به وسیله آتش ذوب نمی‌شود زیرا منافذ آن در اثر حرارت تنگ می‌گردد و آتش بدان نمی‌رسد تا آن را ذوب کند.

خارجینی (خارصینی) کانی است ویژه سرزمین چین که در رنگ و صدا و سختی همانند روی سفید است که اسبادهای نیز خوانده می‌شود و لیکن زردی خارجینی با سیاهی و سپیدی آمیخته است. آینه‌هایی که به نام آینه لقوه از چین به دیگر سرزمینها می‌برند از این کان است. این معدن تنها در شهرهای چین یافت می‌شود.

از این معدن- به مانده همه فلزاتی که از معادن خود استخراج می‌گردند- خارجینی بیرون آورده می‌شود. این سخن را فقط جابرین حیان در کتابهای خود آورده است و جز او دیگر کسی را نیافتم که به بیان چگونگی درست شدن این معدن پردازد. هیچ کان را صدایی همانند صدای خارجینی و رساتر از آن نیست، به ویژه اگر از آن، زنگها- برای ترسانیدن و پراندن پرندگان از میان کشت زارها- یا ناقوس‌های بزرگ ساخته شود.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۸۲

### فصل دوم درباره پیدایش کانها از جیوه و گوگرد و پیدایش گوگرد از آب و پیدایش جیوه از گوگرد و آب

کان شناسان گویند: اصل و ریشه کانهای هفتگانه جیوه است و کانها را در کتب حکمت، فلزات می‌نامند. اصل جیوه، آب آسمان و گوگرد معدن است، بدین ترتیب که آب آسمان به صورت باران بر کانهای گوگرد- که طبیعتا آب را به صورت جیوه منجمد می‌کنند- فرو می‌بارد، چون آب باران بدین کانها برسد فرو می‌رود و با گرمای محفوظ در زمین و گرمای معدن گوگرد، گرم و سبک می‌گردد و به صورت بخار بالا می‌آید تا به روی زمین برسد و رطوبت و سرمای باد و گذشت زمان، آن بخار را سرد و انبوه و فشرده گرداند. چون متراکم گردید و سرد شد بار دیگر به صورت آب در زمین فرو می‌رود تا به ته معدن برسد، باز معدن آن را گرم می‌کند و بالا می‌فرستد و همواره بالا و پایین می‌شود و هر بار اندکی از جسم گوگرد را در خود حل می‌کند تا به این وسیله به صورت جسمی جنبان و لرزان، میانه آب و کان به نام جیوه بسته شود. مثل این جیوه نسبت به دیگر کانها همانند نطفه است که زندگی جانوری از آن پیدا می‌آید و نیز همانند دانه است که زندگی گیاهی از آن آغاز می‌گردد. جیوه به علت جوهر گوگردی که در آن حل می‌شود درخشان و براق است و از ذات خود پوسته‌یی همچون غلافی،

گرد خود می‌پوشاند که برای جوهر آن ضروری است و آن را در بر می‌گیرد، این پوسته برونی با آتش از بین نمی‌رود اما اگر آتش با شدت و نیروی بسیار بر آن وارد گردد تمامی آن را ذوب می‌کند و به صورت بخاری نیلگون و سبک و بزاق بالا می‌برد، این کار بنا بر شدت و ضعف آتش یا یک باره انجام می‌گیرد یا آهسته آهسته.

ابن وحشیه در کتاب التّعافین که آن را «اسرار الشّمس و القمر» نامیده است درباره جیوه و چگونگی پیدایش آن گوید: چون بخارها افزایش یابد و انبوه گردد و اجزای آنها به هم فشرده شود به صورت آب در می‌آید و در ته غارها و حفره‌هایی که

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۸۳

در دل زمین است فرو می‌رود و معدن، آن را در بر می‌گیرد به گونه‌یی که آن آب از آنجا راه‌گریزی نمی‌یابد پس همانجا می‌ماند و بدین وسیله اجزای آن با سردی و رطوبتی که دارد فشرده و گرد می‌آید و انبوه می‌شود و گرمی معتدل معدن بر آن وارد می‌گردد و آن را خیلی نرم می‌پزد تا سفید گردد و به صورت جسمی محلول درآید که جیوه خوانده می‌شود. برون آن به سبب سرماییی که در آن است سپید و درون آن به سبب گرمایی که در آن است سرخ می‌باشد. به گفته صاحبان رسایل پخته شدن جیوه جز با گذشت یک سال تمام به پایان نمی‌آید. جیوه اصل و مادر کانه‌ها است همچنانکه گوگرد نیز اصل و پدر کانه‌ها است، چه در گوگرد خشکی و نرمی و پس انداختن است و لیکن در جیوه رطوبت و مادگی و پذیرفتن است. از خواص جیوه آنکه به کار بردن پاره‌هایی از آن شپش و کک و تخم آنها را می‌کشد. چرک و شوخ را از سر و اندام برطرف می‌کند. بوی و دود ذغال را نابود می‌کند. دود جیوه دماغ را تباه می‌گرداند و رعشه اندام به دنبال می‌آورد و آنان را که دارای مزاجی سرد یا مرطوبند می‌کشد و این دود اگر با مقدار معینی از گاز نوره پراکنده شود سمی بس خطرناک پیدا می‌آید که مرگ موش (سم الفار) یا دیگ بر دیگ خوانده می‌شود و آن در جگر بند و زخمها سخت کارگر می‌افتد. دود و بخار مس چون به جیوه برسد آن را به صورت مس، بسته می‌گرداند. بخار قلع را به صورت سفید و خشک و بخار سرب را به صورت سرب سیاه در می‌آورد و با نقره و طلا نیز چنین می‌کند. تو خود در این باره نیک بیندیش.

گوگرد کانی هوایی و طلایی است که آتش آن را از بین می‌برد و در زمین‌های خاکی و مرطوب پیدا می‌شود و چگونگی به وجود آمدن آن چنان است که چون آب در معدن قرار گیرد گرمی بر آن چیره می‌شود و پس از گرم شدن، سردی آب رطوبتی گرم می‌پذیرد و چربی که در آن است بر روی آن پدیدار می‌شود و قوی می‌گردد تا به صورت سنگی خشک و گرم درآید که چون آتش بدان برسد ذوبش کند. گوگرد در دو رنگ سرخ و زرد است. پیدایش گوگرد سرخ، ناشی از گرمای شدید معدن و پیدایش گوگرد زرد ناشی از کمی گرمای آن است. یکی از انواع گوگرد، سپید بسیار خاکی آن است. گوگرد سرخ را در عزت و شرافت مثل می‌زنند.

برخی مردم بر آنند که گوگرد سرخ همان طلای خالص است. پختن این کان پس از

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۸۴

گذشت یک سال تمام به پایان می‌رسد. کان شناسان گویند: گوگرد سرخ همان اعراف الدیکه (تاج خروسان) و طیر البحر و طیب البحر و حب الرمان (ناردانه) و یاقوت ذائب و ملح شمس است.

اهل کلام درباره آثار علوی گویند: علت فاعلی گوهرهای کانی همان دوران و چرخش و گردش سپهر و ستارگان است و علت نهایی و کلی آنها سودهایی است که از آنها به انسان و جانداران می‌رسد. ابن وحشیه گوید: اصل سنگها و کانه‌های معدنی که در زمین پدید می‌آیند، رطوبتی است که از سردی زمین در درون آنها گرد می‌آید و گرما و حرارت طبقات و لایه‌های زمین و آبی که این حرارت در آن است آن را می‌پزد تا متعفن شود و جسمیت یابد و به صورت جسمی از جسمهای

مذاب، یا زرنیخها، گوگردها، شیشه‌ها، آبگینه‌ها، نمکها، بوره‌ها، یا دیگر سنگها و کانه‌های معدنی درآید.

اهل کلام در طبایع و مولدات، آب را اصل گوگرد و جیوه قرار می‌دهند چنانکه در این باره سخن به میان آمد. درباره این دو کان پندارند که درون زمین پر از گودالها و حفره‌ها و کنده‌ها و غارها است و هر یک از این غارها و کنده‌ها پر از بخارهایی است که از تأثیر خورشید در اعماق زمین پدیدار می‌گردند همچنان که از تأثیر ماه، جزر و مدّ دریا و آب گردانیدن اجزای رطوبت آن پدید می‌آید. پس اگر بخار در اعماق زمین به جوشش درآید و به موج زدن افتد به سبب سنگینی و فشاری که بر زمین وارد می‌آورد آن را به لرزه می‌افکند و چه بسا صدایی ترسناک نیز از آن به گوش برسد. از همین موج زدن بخارها در اعماق زمین است که زمین لرزه پیش می‌آید. زلزله بیشتر در شهرهای کوهستانی اتفاق می‌افتد و بسی سخت و خطرناک است تا به جایی که کوهها را از هم می‌شکافد، رودها را فرو می‌برد، دژها و دیوارها را درهم می‌شکند و ویران می‌سازد، برای مردم بسی هلاکت بار می‌آورد و هیچ چیز را رها نمی‌کند و بر جای نمی‌گذارد. لیکن اگر زمین سخت باشد و در آن رخنه‌یی یافت نشود بخارها آن را برای بیرون شدن می‌لرزاند و در زیر آن، حفره‌ها و کنده‌ها می‌شکافند. اگر لرزش و جوشش آن بخارها نزدیک به رویه زمین باشد آن را می‌شکافد و بیرون می‌آید و این کار بیشتر به هنگام خسوف انجام می‌گیرد، لیکن اگر رویه زمین تا جایگاه آن بخارها ستر باشد و آن بخارها نیز انبوه باشند، در ژرفای

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه‌الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۸۵

زمین می‌مانند و در جای خود می‌جوشند، اگر جوهر آن زمین گوگردی باشد، این بخارها و گوگردها با هم می‌آمیزند و شعله‌ور می‌شوند، آتشی از آنها پدیدار می‌گردد که روز و شب از آن شراره‌ها بر می‌آید و آتش فشان خوانده می‌شود و آتش فشان در بسیاری از جایهای زمین یافت می‌شود. پس گوگرد و جیوه برای هر کان مذاب و روان دو اصلند. لیکن اختلاف کانه‌ها با یکدیگر ناشی از کمی یا بسیاری گوگرد و نیز ناشی از چیزهای دیگری است که با مزه‌های شور، تلخ، تند و خاکی خود، با جوهر گوگرد می‌آمیزند و یا ناشی از کمی یا بسیاری گرمای معدنها به هنگام پخته شدن فلزات است و خدا داناتر است.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه‌الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۸۶

### فصل سوم در پاسخ به کیمیاگران و بیان برهان عقلی در این که آنچه آنان می‌سازند آمیزه‌یی زرد رنگ است

محققان گویند: ای حکیم کیمیاگر تو درباره حرفه خود گفستی که ما رنگرزانییم نه آفرینندگان یعنی تو نمی‌توانی اعراض چهارده گانه طلا را به جای صفات نقره یا کانه‌های دیگر بگذاری تا آن کان از هر جهت طلا شود بلکه برای تو این امکان است که فقط یک یا دو یا سه صفت را از کانی به کان دیگر انتقال دهی، نه همه این صفات عرضی چهارده گانه را. ما نیز در این باره هیچ شکی نداریم و لیکن چون این چنین ترکیبی پیدا آید در واقع طلا نیست بلکه همان نقره است که به رنگ طلا رنگین شده و همانند برخی از سرشته‌های طلا نرم و سنگین گردیده است و یا روشی خاص و چاره‌یی معین باعث گرانی وزن و تحرک اجزای آن شده است. بنا بر این آن ترکیب طلای حقیقی نمی‌باشد بلکه آمیغی دیگر است. مثل نقره و دیگر معدنهایی که آنها را به رنگ طلا می‌آمیزی همچون مثل رنگ آمیزی ابریشم و پشم و پنبه و کتان، به رنگی همچون سرخ یا زرد است که رنگ در همه آنها یکسان است و لیکن حقیقت هر یک از این چهار چیز با دیگری متفاوت و مختلف است و همواره ذات کتان مخصوص به خود آن است و با ذات ابریشم یکی نیست و همچنین ذات و صفات پنبه غیر از ذات و صفات پشم است. بنا بر این، این چهار چیز در جسمیت و رنگ مشترکند و لیکن در دیگر عرضها یکسان نمی‌باشند. رنگ آمیزی نقره و دیگر کانه‌ها

به رنگ طلا نیز چنین است، زیرا رنگشان همان رنگ طلاست ولی دیگر عرضهای آنها به صفات طلا تبدیل نگردیده است. کیمیاگر گوید: سرور من چون انتقال عرضی به جای عرضی دیگر ممکن گردید و شما خود این را جایز دانستید انتقال همه اعراض به جای اعراض دیگر نیز ممکن می‌باشد، به ویژه که همه کانه‌ها تنها از دو اصل جیوه و گوگرد ساخته شده‌اند. معادن را آغاز و پایانی است. آغاز آنها از جیوه و پایانشان طلا است که جامع کمال صفت‌های

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۸۷

کانه‌ها است. گویی که طلا- انسان کانه‌ها است و معدن‌های دیگر همه درجه‌ها و مقام‌هایی بین جیوه و طلا- هستند که از راه دگرگون شدن از صفتی به صفت دیگر به صفت طلا می‌رسند. اختلاف کانه‌ها به سبب پیش آمدن آفت‌هایی است که در معدن‌ها بر کانه‌ها وارد می‌آید و هر یک از آنها را در درجه‌ی معین نکه می‌دارد و مانع پرورش کامل آنها می‌شود. دلیل ما بر این که تمامی این کانه‌ها تنها یک معدن با درجه‌ها و گونه‌های متفاوتند این است که چون کانه‌ها را با آتش ذوب کنی تا زمانی که گرمی آتش بر آنها چیره است همه به صورت جیوه‌ای مذاب و لرزان در می‌آیند و چون سرد شوند بار دیگر به انجماد و تنوع و گوناگونی خویش بر می‌گردند. ما برای این مدّعی خویش مثالی راستین می‌آوریم، گوئیم: طلا همچون میوه رسیده و پخته زردآلو و زبوق به منزله شکوفه آن است زیرا درخت، نخست شکوفه بر می‌آورد. هر کانی که میان طلا- و جیوه قرار دارد به منزله زردآلویی است که تازه شکوفه آن بسته می‌شود و چند نخودی می‌گردد سپس رشد می‌کند و برگ‌های شکوفه از دور آن می‌افتد و چند فندق می‌شود سپس هسته‌ی درون آن پدید می‌آید و کم‌کم رنگ آن زردآلو سبز و هسته آن چوبین می‌گردد و رنگی سرخ همچون رنگ مس بر سبزی آن چیره می‌شود سپس شروع به زردی و رسیدگی می‌کند که در این صورت ملوچه خوانده می‌شود. سپس در خواص خود پخته و رسیده کامل می‌شود و هسته آن محکم می‌گردد. آن زردآلو در تمام این مدّت یک میوه بیش نیست که درجات کمال را می‌پیماید تا به رسیدگی و پختگی نهایی خویش برسد. این مثال درست و راستینی بر مدّعی ما است و هیچ شکی در آن نیست. کیمیاگر به آفتی که معدن را از رسیدن به طلا شدن باز داشته است می‌اندیشد و با تدابیری که با طبیعت همانندی دارد و آن آفت یا بیشترینش را از بین می‌برد از پی چاره‌جویی بر می‌آید و همواره در پی نابود کردن آفتی پس از آفت دیگر است تا آن‌کان به درجه طلایی یا نقره‌ی برسد. از همین روی دانایان گفته‌اند: این صنعت شگفت انگیز در زمانی کوتاه با چاره‌جویی پی‌گیر با طبیعت هم‌ترازی خواهد کرد.

محققان گویند: ما پذیرفتیم برگرداندن اعراض ممکن است لیکن بسی دشوار است. اما نمی‌توان خاصیت فاعلی یا اثر گذاری و نیز خاصیت انفعالی یا اثر پذیری طلا را همچنان که هست در کان دیگر به وجود آورد چه آنها همه بدون هیچگونه

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۸۸

علّتی ذاتی هستند و انسان تنها در مورد اعراض می‌تواند دخل و تصرف کند و در ذاتیات اراده‌ی ندارد. اگر بگویی که به وجود آوردن خاصیت نیز ممکن است همچنانکه مرکب تریاک خاصیت پادزهری را در تریاک به وجود می‌آورد و حال آنکه پیش از ترکیب، آن خاصیت در تریاک و نیز در هیچ پاره‌ی از پاره‌های آمیغ آن یافت نمی‌شد، بلکه این خاصیت را طبیعت ترکیب به وجود آورد، ما نیز در به وجود آمدن خاصیت طلا چنین عقیده‌ی داریم. در پاسخ گوئیم: ای مرد، خاصیتی که از ترکیب تریاک پیدا می‌آید یک خاصیت ذاتی نیست بلکه گردآورنده اجزاء و مفردات مرکب تریاک، قوای تریاک و پادزهری را که در هر یک از ادویه آن پراکنده است شناسایی کرده و با هم گرد آورده و به صورت یک نیرو و قوت یگانه در آورده است که ما آن را به عنوان مرکب تریاک می‌شناسیم و این خود ناشی از طبیعت آن مفردات و اجزا و خاصیت آنها است و حال آنکه تو از شناخت علّت شناخت طلا- برای از بین بردن سودا و یا چگونگی چرک نکردن جایی که با آن داغ

می‌شود و نیز بیان سبب هر یک از آنها، ناتوانی و از آگاهی و توانایی تو بیرون است. اگر باز بگویی همچنانکه سیاهی مرکب از در هم آمیختن زاج و مازو و آب است و حال آنکه هیچ یک از این سه چیز سیاه نیست، و یا شن و سنگریزه از راه گداختن و ریخته شدن با نمک قلیایی و منیزیم، به صورت شیشه‌یی شفاف و جوهریتی صاف در می‌آید که دیگر هیچگاه به شن و سنگریزه قابل برگشت نیست، پس کار ما نیز در این مورد چنین است و ما برای برگرداندن رنگ و دیگر عرضهای یک کان به رنگ و عرضهای طلا در پی چاره‌جویی بر می‌آییم و آن کان نیز از عرضهایی که بر آن وارد آورده‌ایم هیچگاه بر نمی‌گردد و دگرگون نمی‌شود همچنانکه مرکب، دیگر آب نمی‌شود، در پاسخ می‌گوییم: ای مرد آنچه گفتی دلیل مدّعی تو نیست چه شیشه از سنگ بودن خود جدا نشده بلکه تنها صفا و شفافیتی کسب کرده است و آتش، آن را تلطیف داده تا ذوب گردیده و سپس بسته شده است و گر نه شیشه همان سنگی است که بوده است، حتی اگر آتش بیش از اندازه معین بر آن وارد می‌آمد آن را می‌سوزانید و سنگی سفید غیر شفاف همانند رخام سفید می‌شد. مرکب نیز چنین است چه در آن جز رنگی سیاه و طعمی از مازو و زاج پدید نیامده است و حال آنکه اوصاف این چیزها همه در مرکب پا بر جاست و این بر خلاف نقره‌یی است که به

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۸۹

رنگ طلا رنگین شده و نیز بر خلاف مسی است که به رنگ نقره در آمده باشد. این گفته تو نیز که همه فلزات در درجه‌های گوناگون از جیوه دگرگونی می‌یابند تا به درجه طلا- برسند درست نیست، چه هر کانی از معدنها به خودی خود آفرینشی کامل و ترکیبی تمام دارد و با خواص مخصوص خود هم فاعل و هم منفعل است و به همین جهت است که کانه‌ها بنا بر ستارگان هفتگانه بخش شده‌اند. روی هم رفته روشن شد که رنگ آمیزی جز غش و آمیغ چیزی نیست و آن که به تزویر و رنگ پردازی گراید مسلمان نیست.

کیمیایگر گوید: ای اهل تحقیق من با شما در مورد این چیز رنگین، خواه سپید باشد خواه زرد سخن گفتم. چه حکیم اگر درهم یا دینار یا زیوری از آن دو یا از یکی از آنها، درست کند و بر آن فلز نقشی ضرب نماید و هر چند سال که بخواهد آن را به کار برد، بی‌شک آن درهم یا دینار از رنگ و سکه خویش - حتی اگر هزار سال بر آن برآید- دگرگون نمی‌شود و تا آنگاه که معامله بین مردم با این دو سکه در جریان است و مردمان آن دو را قیمتی برای معاملات خویش قرار می‌دهند آن دو سکه همواره به حال و به صورت خویش باقی می‌مانند لیکن اگر کسی از راه گداختن یا بریدن به تغییر شکل آن دو سکه پردازد و آنها را تباه کند و از آنچه که هستند بیرون آورد، تاوان آن بر گردن خود اوست نه بر گردن سازنده نخستین آن و نه بر گردن هیچ کس دیگر، همچنانکه اگر کسی به هزار درهم از دیگری اسبی بخرد و مردی دیگر به مبلغی آن را از وی خریداری کند، سپس اسب را سر ببرد و گوشت آن را بفروشد، آیا فروشنده نخست ملزم به چیزی از تاوان است یا تاوان بر گردن سر برنده اسب می‌باشد؟ که البته تاوان بر گردن سر برنده و تباه کننده اسب است، بی آنکه هیچ یک از آنان که برای اول بار اسب را خرید یا فروخت ملزم به تاوان باشد.

اهل تحقیق گویند: این ادّعی تو جوازی برای کار سر برنده اسب است و حال آنکه مباح کردن آن در همه چیز باطل است به دلیل اینکه اسب جانوری دارای حس و حرکت است و خرید و فروش به وسیله خریدار و فروشنده بر همه جسم و روح اسب واقع می‌افتد پس چون سر برنده، آن را تباه و تلف سازد ناچار باید در ارزش آن تاوان و زیانی بپذیرد و لیکن کار آن سازنده‌یی که فلزات را به رنگ طلا در می‌آورد چنین نیست، چه او برادر مسلمان خویش را می‌فریبد و چیزی را از وی

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۹۰



پنهان می‌سازد که اگر روشن می‌ساخت، آن را از وی خریداری نمی‌نمود. دیگر اینکه مشتری منفعت و سود و ارزش کان را می‌خرد نه نفس نقشی را که بر روی آن است و نه ریخت و سبک با چگونگی ساخت آن را، چه اگر سگه حقیقی منقوش و ساخته شده، گداخته شود در اصل کان بودن آن تباهی پیش نمی‌آید بلکه از صورتی به صورت دیگر تغییر شکل می‌دهد همچنانکه شمع ساز در ساختن و ریختن شمع با قرص‌های شمعی چنین می‌کند و آنها را به صورت شمع افروزنده و شاخه‌های شمعی و شمعی‌های موکب‌ها و شمعی‌های فانوسها و یا هر شکلی دیگر که بخواهد در می‌آورد و حال آنکه ذات و صفات آن شمع‌ها همواره به حال خود باقی می‌ماند و تغییر نمی‌کند و خدای پاک و والا آگاهتر است.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۹۱

### فصل چهارم درباره سنگهای با ارزش، سوده‌ها، خاصیتها، ویژگیها، سرزمینها و رنگهای آنها

سنگ شناسان گویند: یاقوت، انسان معدنها و سرآمد همه سنگها است که ذوب نمی‌شود. مهمترین و اساسی‌ترین یاقوتها در چهار رنگ سرخ، زرد، نیلی آسمانی و سفید بلورین است که هر یک از این رنگها همچون جنسی عالی است که در زیر آن، رنگها و گونه‌های بسیاری در چهار درجه همانند نمونه زیر قرار گرفته است.

نکوترین و مناسب‌ترین این یاقوتها از نظر رنگ، سرخ درخشان خالص و بهرمانی هم‌رنگ ناردانه‌های سرخ به هم پیوسته شفاف و نرم و براق آن است که از گرایش به دگرگونی یا سرخ مایل به سیاه یا سرخ مایل به سپیدی یا زرد یا سرخ مایل به سفید برکنار است. این گونه یاقوت که وصف شد سرخ بهرمانی است که نکوترین جنس و نوع یاقوت است. نگین‌هایی از آن، چند دروازه مثقال یافت می‌شود و نیز پاره‌هایی از آن به طور کم‌یاب تا بیست مثقال پیدا می‌آید. هر سنگ از سنگهای یاقوت چه

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۹۲

بزرگ باشد چه کوچک، کوه نام دارد، این اسم به یاقوتی که نیم مثقال وزن دارد تا یاقوتی که بیست مثقال است گفته می‌شود. بعد از این رنگ که وصف شد، رنگ سرخ همانند رنگ ناردانه‌های به هم پیوسته است که اندکی به سفیدی می‌زند.

سپس رنگ مایل به سپید و پس از آن رنگ گلسرخ شفاف و آنگاه رنگ گلسرخ نزدیک به سفید است که به همین ترتیب رنگی پس از رنگی می‌آید تا به رنگ سفید بلورین خالص می‌رسد که این نوع، پست‌ترین یاقوت است. گفته می‌شود ارزش یک یاقوت سفید، برابر یک تخم مرغ است. یاقوت نیلگون آسمانی نیز چنین است، این گونه یاقوت هم‌رنگ سوسن نیلی است. رنگ آسمانگونی، رنگ نیلی آمیخته به سرخ همانند رنگ گردن برخی از کبوتران نیلی رنگ است. این رنگ در جامه‌های مروزی که تار آنها نیلی و پودشان سرخ است پیدا می‌شود، برخی از پره‌های طاووس همانند این رنگ است. این رنگ در آهن جلا- داده شده با نخستین حرارتی که در آتش به آن برسد دیده می‌شود و برای سازندگان کفه ترازو رنگی شناخته شده است. در پس این رنگ، رنگ نیلی صاف مایل به سفید، سپس رنگ صاف، با سرخی که به نیلی آمیخته شده است می‌آید تا همانند یاقوت سرخ بهرمانی از سرخی خالص به سفید پاک بلورین برسد. یاقوت زرد خالص نیز چنین است. رنگ زرد طلایی آن همانند چشمهای جغد با درخشش و شفافیت و روشنائی بیشتری است. این گونه یاقوت از لحاظ نیکویی در درجه سوم است و از آن شکیبایی و بلند پروازی زاید. پس از این رنگ، رنگ زرد صافتری می‌آید که پس از آن نیز رنگی صافتر از آن می‌باشد و بدین ترتیب رنگی پس از رنگی می‌آید تا به زرد لیمویی مایل به سفید برسد و سپس به رنگ

سفید خالص بلورین در آید. بالا-تر از یاقوت زرد رنگهایی دیگر نیز هست که از آن نیکوترند و آنها همه بین رنگ زرد و سرخ بهرمانی واقعند و نخست آنها نارنجی و پس از آن سرخ تر از نارنجی، سپس گل اناری، سپس سرخ تند، سپس آمیخته به زرد و از آن پس سرخ بهرمانی است و همچنان که در درجه بندی رنگها آوردم، میان یاقوت سرخ و نیلی رنگهای سرخ دیگری واقع است که با غلبه رنگ نیلی یا رنگ سرخ، به درجه‌هایی بخش می‌شوند. همه این رنگها از جهت ارزش پایین رنگ سرخ و نیلی هستند. یاقوت سفید، شفاف‌ترین و پاک‌ترین آنها از جهت پرتو افشانی و نرم‌ترین و آبگونه‌ترین آنها است. از میان این

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۹۳

رنگهای گوناگون، یاقوتهای پست‌تری با نام لعل، بلخش، بیجاده، نیلی و کحلی زیتونی یافت می‌شود که این نوع اخیر، خود پست‌ترین نوع یاقوت و کم ارزش‌ترین آن است. همه گونه‌های یاقوت سنگها را می‌خورند و از بین می‌برد و فولاد و سنباده و آژده و هیچ چیز دیگر مگر سنگ الماس در یاقوت کارگر نمی‌افتد. لیکن الماس جسم یاقوت را هر آن گونه که کارگزار از آن استفاده کند می‌برد. آتش همچنان که سنگ را آهک می‌کند یاقوت را آهک نمی‌کند اما یاقوت با آتش گرم می‌شود سپس سرد می‌گردد. چنانکه گفته شده است آتش می‌میرد و لیکن یاقوت همان یاقوتی که بوده است می‌ماند. یاقوت را جلا دهنده و زداینده‌یی است که هیچ چیز مگر آن نمی‌تواند یاقوت را جلا دهد. آن جلا دهنده جزع [۱] یمانی است که فروخته می‌شود تا به صورت آهک نوره در آید، سپس یاقوت بر روی لوحه‌یی مسین گذارده می‌شود و آن لوحه به وسیله آهک جزع که با آب سرشته شده و به صورت سریشم در آمده است، اندوده می‌گردد آنگاه یاقوت از میان آن بیرون آورده می‌شود و با همان آهک خوب سوده می‌گردد تا برق افتد و رنگ آن از دیگر سنگهای شفاف بسیار شفاف‌تر و سوده‌تر گردد. یاقوت در معدن خود دچار آفت می‌شود و برون آن، تیره مایل به سیاه و آمیخته به سیاهی می‌گردد. چه بسا در درون سنگ یاقوت پس از جلا- و صیقل، گل یا چیز دیگری- که حرارت معدن برای پختن آن بسنده نبوده و آن را همچون دیگر جاهایش بسته نگردانیده است- یافت شود که در این صورت چاره آن این است که به هنگام بیرون آوردن از معدنش گل اندود شود و خشک گردد.

آنگاه با الماس، سفته گردد و در آتش افکنده شود و بر روی آن نیز به اندازه کافی چوبهای سخت فروخته گردد، تا پاک و خالص شود پس چون دانسته شد که خوب پاک و بی آرایش شده است رها شود تا سرد گردد. در این صورت ممکن است گرمای کافی بدان رسیده باشد و به صورت یاقوت سرخ خالص، از آتش بیرون آورده شود و در غیر این صورت باز باید بر آن حرارت وارد آید. اگر یاقوت از نوع سنگ آسمانگونی یا زرد باشد در آتش افکنده نمی‌شود مگر آنکه رنگ آسمانگونی، مایل به زرد باشد که کمی با آتش، گرم می‌شود تا زردی آن پاک و زدوده گردد و اگر حرارت آتش زیاد شود رنگ آن را از بین می‌برد و همچون بلور، سفید و شفاف

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۹۴

می‌شود. از خواص یاقوت آنکه دارنده‌اش را در دل مردمان، باشکوه و ستوده جلوه می‌دهد، انجام نیازها و رفع حاجتها را برای او آسان می‌گرداند، به ویژه اگر یاقوت سرخ بهرمانی باشد. یاقوت عطش را از بین می‌برد، آب دهان را بسیار می‌گرداند، اندیشه را نیکو و دل را نیرومند می‌کند، اندوه را می‌برد و خطر زهر را دفع می‌سازد.

علت گوناگونی یاقوت، ناشی از اختلاف سرزمینهایی است که یاقوت در آنها به وجود می‌آید. علت به وجود آمدن یاقوت آن است که چون آب آسمان بر روی زمین ریزد و در ژرفای آن فرو رود و روزگاری در آن بماند به واسطه خشکی زمین و

حرارت خورشید و نیز حرارت معدن پاره‌یی از جوهر مخصوص آن سرزمین و جایگاهی که یاقوت در آن منعقد می‌شود در یاقوت آمیخته و حل می‌شود. بنا بر آن جوهر حل شده در یاقوت و نیز بنا بر مقدار حرارت معدن، نوع یاقوت تغییر می‌کند و رنگ می‌پذیرد پس اگر حرارت کان زیاد شود، سیاهی غلبه می‌یابد، و سرخی - که حرارت معتدل برای آن لازم است - به درون می‌رود و اگر حرارت معدن، معتدل باشد یاقوت سرخ بهرمانی دست می‌دهد و اگر حرارتش کم باشد سنگ یاقوت زرد بسته می‌شود و اگر رطوبت کان بسیار باشد یاقوت سفید پدید می‌آید. از خواص یاقوت سفید آنکه نفس را باز می‌کند و اندیشه را نیکو می‌گرداند و خلق و خوی را خوش می‌کند. همه یاقوتها برای بیماری صرع بسی سودمندند و خواص و اثرهای فوق را نیز دارا هستند. یاقوت در غارهای میانه کوهها و لایه‌های رملها نیز به دست می‌آید و طی ده سال پخته می‌شود.

گویند: رنگهای یاقوت برگرفته از نور ستارگانی است که بر هر یک از اجناس آن و سرزمینها و جایهای مخصوصش مستولی می‌باشد. صایان می‌پندارند سیاهی از زحل، سرخی از مریخ، سبزی و زردی از خورشید، نیلی از زهره، رنگارنگ از عطارد و سفیدی از ماه است. چون یاقوتهای زرد و آسمانگونی در آتش قرار گیرند سفید می‌شوند و دیگر رنگ آنها از سفیدی تغییر نمی‌کند. گویند: از یاقوت زرد دانه‌هایی به وزن سی تا چهل مثقال به طور کم یاب یافت می‌شود. یاقوت کحلی همان یاقوت زیتی (زیتونی) است که دانه‌هایی از آن به وزن پنجاه مثقال یافت می‌شود، از این گونه، نر آن نیز یافت می‌شود که پست‌ترین نوع یاقوت است.

بلخش از لحاظ ارزش در ردیف یاقوت است و لیکن در گران قدری و شرف

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۹۵

پست‌تر از آن است. بلیناس یونای گوید: بلخش، سیلی، بنفش، مازنبی، بجاده، لعل و کشمیر سرخ (کشمیر حمر) همه برای آنکه یاقوت شوند بسته می‌گردند و لیکن کمی یا بسیاری رطوبت و یا کمی یا بسیاری خشکی، آنها را از یاقوت شدن باز می‌دارد. این سنگها نیز همانند یاقوت با آتش ذوب نمی‌شوند. آهن در بلخش اثر می‌گذارد و رنگش را می‌برد. بلخش نامهای گوناگونی دارد که مهمترین گونه‌های آن سه است. سرخ که معقرب نیز نامیده می‌شود و سبز زبرجدی و زرد ورسی. لیکن نکوترین و بهترین گونه‌های آن سرخ است.

بنفش چهار گونه است: نخست مازنبی که سرخ است و رنگی گشاده و صاف دارد، در رنگ و صافی همانند یاقوت است. بلیناس مازنبی را از آن جهت مقدم می‌دارد که در ارزش اندکی پایین‌تر از یاقوت است. دوم گونه‌یی بنفش سرخ تند است که رطب نام دارد. سوم بنفسجی است که سیاه است و سرخی بر آن چیره شده و برقی نیلگون و خیلی خفیف دارد. چهارم زرد روشن است که اسبادشت نام دارد. بنفسجی پست‌ترین این انواع است.

بیجاده سنگی گران قیمت است. در کوههای راهون از جزیره سرندیب هر جا که یاقوت باشد بیجاده نیز یافت می‌شود. رنگ بیجاده سرخ است که اندکی سیاهی بر آن غلبه یافته است. این گونه سنگ نرم و آبگونه است و نور و شعاعی ندارد مگر گونه‌های بسیار کمی از آن که پرتو افشان و همانند یاقوت هستند و لیکن حرارت و خشکی بیجاده از یاقوت کمتر است. چون سنگ آن از معدن بیرون گردد تیره می‌باشد و شفافیتی ندارد و چون بریده و سوده شود زیبایی و روشنایی آن پیدا می‌آید. از کانه‌های این سنگ کانی در سرزمین بدخشان از اعمال بلخ است که سنگ آن بسیار سرخ است و برخی از آن حتی از بیجاده سرندیبی نیز نیکوتر است.

گونه‌یی از این سنگ به علت رطوبت بسیاری که در آن است به زردی می‌زند. نیز گونه‌یی دیگر از آن بسیار زرد و گونه دیگرش خیلی سخت و بی آب و مایل به زرد است و تنها چاره آن این است که پایین آن سوده و بریده گردد تا روشن شود و

رنگ آن پیدا آید. اگر در مورد این نوع، چنین کاری صورت نگیرد، تنها آن گونه از این سنگ می‌درخشد و نور می‌دهد که بسیار رطوبت دارد. پاره‌هایی به اندازه یک رطل بغدادی از این سنگ یافت می‌شود.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۹۶

مادیج سنگی است همانند بیجاده که رنگی بسیار سرخ و مایل به سیاه دارد و لیکن از بیجاده سست‌تر، و نرم‌تر و تیره‌تر است. تنها راه روشن و نورانی کردن آن، سودن و سفتن آن است. بهترین نوع این سنگ، شفاف و صاف آن است که کان آن در هند است و پاره‌هایی تا دو رطل بغدادی از آن به دست می‌آید.

بجادی نیز گونه‌یی از بیجاده است که کانهای آن در اطراف زنگ یافت می‌شود و پاره‌هایی به اندازه یک رطل از آن به دست می‌آید.

جمست سنگی است به رنگ بنفش که کان آن در وادی صغراء حجاز است. هر پاره از آن به اندازه دو رطل است. بر روی آن پوسته‌یی سفید است که چون شکسته شود رنگ اصلی جمست پیدا می‌آید. این سنگ چهار گونه دارد: گل‌سرخ بسیار تند. کبود که نکوترین انواع آن است. گل‌سرخ کم رنگ. بسیار کبود آسمانگونی.

پوسته‌یی که بر روی جمست است همانند نمک است. جمست سوده می‌شود تا جلا یابد همچنانکه سنگ عقیق با سنباده و آب سوده می‌شود. در شهر مرورود خراسان کانی از جمست یافت می‌شود.

سیلی سنگی است که سیل آن را از کوه راهون سرندید در جزیره‌های سیلی واقع در دریای چین با خود می‌آورد. کم دیده شده است که سنگی خالص و پاک از آن به دست آید. آنان که به این سنگ رسیده و آن را از سرزمینهایش فرا چیده‌اند گویند که بر دروادی سیلی درّه‌هایی است همه آبادان که زیر فرمان پادشاهان هند و زنگیان و قامرون آن نواحی و اعیان و اشراف آنانند و نیز برکه‌ها و کنده‌هایی است که آب زیادی سیلها و مدها در آنها می‌ماند. این برکه‌ها و کنده‌ها و حفره‌ها که بر سر راه سیل قرار گرفته‌اند چون سیل با مد سیلان یابد و روان شود آنها را از گل و لای و سنگ و دیگر رسوبهایی که با خود می‌آورد، پر می‌کند و چون مد فرو نشیند و سیل بازماند هر قومی بر سر برکه‌ها و کنده‌ها و حفره‌های خویش می‌آید و گل و لای و دیگر رسوبهای آنها را بیرون می‌آورد و در جایی نگهداری می‌کند تا باران و نور خورشید و هوا بدان برخورد کند و هر بار که سیل آید آنان همین کار را از سر می‌گیرند تا آن گل و لای و آنچه که در دفعات بعد بر روی آن ریخته‌اند خشک شود و یاقوت و الماس و چشم گربه و بلخش و بنفش و دیگر یاقوتهایی را که در آن می‌یابند بیرون آورند. این کار با آمدن هر سیل روش آنان است و خدا آگاهتر است.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۹۷

چشم گربه (عین الهرة) سنگی است که در کان یاقوت پدید می‌آید. رنگی سفید و خالص و پاک با درخششی بسیار دارد. آبگونگی رقیق و شفاف بر آن چیره است. از آن جهت چشم گربه نامیده می‌شود که در آن نقطه‌یی آبگونه همچون مردمک چشم گربه یافت می‌شود و هر طور که این سنگ گردانده شود آن نقطه آبگونه بر خلاف آن می‌گردد. اگر سنگ به راست گردانیده شود نقطه آبگونه به چپ می‌آید و اگر سنگ به چپ برده شود آن نقطه آبگونه به راست می‌گراید. از رنگهای گوناگون این سنگ یکی سفید آن است که اندکی به زردی گراییده است و آن نقطه آبگونه میان آن همانند مردمک چشم خوش رنگی است که همچون قطره آبی جهنده و لغزان به چپ و راست بازی می‌کند. درخشش و نور برخی از این سنگها همانند چشمان گربه منعکس و شکسته می‌شود و ارزش آنها بالاتر از ارزش گونه‌های دیگر چشم گربه است و هر پاره آن بیشتر از دو مثقال است. این سنگ از جهت ارزش از یاقوت سرخ که هم‌رنگ آن است پایین‌تر است.

الماس سنگی است سفید با شفافیتی کم که همانند عقیق سفید و نمک اندرانی است. در رنگ آن علاوه بر تیرگی، خاکستری نیز همراه است. هیچ سنگی مگر سرب نمی‌تواند آن را بخورد و بر آن کارگر افتد و آن را بشکند و تباہ سازد و لیکن سرب آن را می‌شکند و ریز ریز می‌کند. الماس در آغاز به وجود آمدن بر آن است که طلا شود و لیکن حرارت کان آن را خشک می‌کند و رطوبت آن را از بین می‌برد تا غلیظ شود و لغزندگی و لزجی همانند جیوه در آن پیدا آید و به صورت سنگی در نهایت خشکی همراه با نمکی بسیار بسته شود. از همین روی با سرب شکسته می‌شود و ریز ریز می‌گردد. اگر این سنگ با نرمی و شیرینی بسته شود طلا می‌گردد.

الماس به علت بسیاری خشکی و نمک خود همه سنگها را می‌خورد و تنها سرب بر آن کارگر می‌افتد و به واسطه گوگردی که در سرب و نمکی که در الماس است آن را تباہ می‌سازد. چون بوی گوگرد به الماس برسد ریز ریز می‌شود. این سنگ به هنگامی که سیلها و بادهای طوفانزا یاقوت را از کان خود بیرون می‌کنند همراه یاقوت یافت می‌شود. الماس به صورت سنگریزه‌بی است که سه گوشه تیز دارد و پیرامون آن را سطحهایی مثلث شکل فرا گرفته است. اگر بر روی سندان قرار گیرد و با پتک بر آن کوفته شود شکسته نمی‌گردد بلکه بر روی سندان یا پتک

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۹۸  
فرو می‌رود.

از خصایص شگفت آور الماس آنکه چون کسی بخواهد آن را بشکند باید آن را در لوله‌یی نبین بگذارد آنگاه با هر چه که می‌خواهد بر روی آن بکوبد تا الماس ریز ریز شود. اگر در موم یا آبگینه قرار گیرد و با خون بز نر آغشته گردد و نزدیک آتش گذاشته شود ذوب می‌گردد. یکی از گونه‌های الماس، زیتونی است. این گونه از آن روی بدین نام خوانده می‌شود که رنگ سفید آن با رنگ زرد و رنگ بلورین آمیخته است. گونه دیگر الماس پرتو و شعاعی بسیار دارد که چون بر روی دیوار یا جامه و یا چهره کسی که در نزدیکی آن است بیفتد رنگهایی گوناگون همچون رنگین کمان از آن بیرون می‌آید. این گونه را پادشاهان برای زیور به کار می‌برند. آن نوع الماس که درخشندگی ندارد برای بریدن یاقوت به کار می‌رود. آن را برای نیاز خریدارانی که به این کار مشغولند از کان بیرون می‌آورند. دیگر از رنگ‌های گوناگون الماس، سنگی به رنگ آهن است. چون الماس شکسته شود، شکسته‌های آن نیز زوایای مثلث گون خود را از دست نمی‌دهد. اگر کمی از آن بلعیده شود کشنده است و درون شکم را می‌سوزاند اگر چه چند کنجدی باشد. از خواص نیکوی الماس آنکه چون زهر در بدن حمل کننده آن وارد شود یا زهر نزد وی آورده شود، الماس پادزهری همانند عرق از خود تراوش می‌کند.

سپروت سنگی ارزنده و جانوری است که همانند شاخ یا ناخنی بر روی گردن گونه‌یی از افعی‌های بیابانهای سرندیب بیرون می‌آید سپس همچون صیقل کردن شمشیر سوده می‌گردد و به صورت سنگی سیاه و درخشان در می‌آید. گاهگاه این سنگ بر گردن جانورش در میان سیلابها یافت می‌شود. از خصوصیات این سنگ آن که به هنگام نزدیک شدن زهر به بدن یا جایگاه دارنده‌اش تراوش می‌کند. تراوش سنگ سپروت پادزهر و تریاق است. اندازه این سنگ از یک باقلا بیشتر نیست و وزن آن نیز نیم مثقال یا کمتر از آن است. چون در آتش افتد و دود آن بالا گیرد استشمام آن برای جانوران و انسان زهر کشنده است.

زمرد، زبرجد و زبرج نیز خوانده می‌شود و نیز گویند: اینها دو سنگ جداگانه‌اند.

سخن آنان با وجود سنگ زبرجد، از جهت لغوی درست‌تر است. زمرد در کان خود آغاز به پیدایش می‌کند تا طلا شود. رنگی سرخ دارد که به سبب بسیاری و تندی

سرخی، سیاهی بر آن چیره می‌شود و به رنگ کبود و بنفش تند در می‌آید و نیز به علت بسیاری خشکی و غلظتش، رنگ بنفش آن به درون کشیده می‌شود و سرخی آن بیرون می‌آید و چون حرارت برای پختن آن زیاد شود این دو رنگ با هم آمیخته می‌گردند و رنگی سبز از آن دو بیرون می‌آید که رنگ این سنگ را سبز می‌کند.

زبرجد از سنگ طلا است و در معدن خود برای زمرد شدن آغاز به پیدایش می‌کند و لیکن نرمی معدن برای آن بسنده نمی‌باشد و آن را سست می‌کند و رنگش را می‌برد.

در کان زمرد سنگی با نام الماست یافت می‌شود که تمام صفات زمرد را همچون سستی، رنگ و کم وزنی داراست، تا به جایی که جز کاردانان و اهل خیرت، بین این دو فرق نگذارند. زمرد چهار گونه دارد، نخست ذبایی: مگسی که ارزشمندترین، پرخاصیت‌ترین و نیکوترین نوع آنهاست. رنگ آن سبز پاک و آبگونه با درخشش و رونقی بسیار است. از آن روی ذبایی خوانده می‌شود که همچون مگسی سبز است و رنگ آن همانند پره‌های سبز طاووس است. سنگ ذبابه چند دانه اسپرکی است. گونه دوم، ریحانی است که رنگ آن به رنگ ریحان سبز تازه می‌ماند. گونه سوم، سلقی است که همرنگ برگ چغندر است. گونه چهارم، مجزّع است که در رنگ آن گونه‌های سبز رنگی یافت می‌شود. دیگر از انواع زمرد، زمرد شفاف و دیگر صابونی است که همانند صابون سبز مصری است. این گونه بسی سخت است و بی‌ارزش‌ترین آنهاست. نکوترین زمرد، شفاف آن است که دید چشم از آن می‌گذرد.

زمرد به علت سستی با آتش آهک می‌گردد. کانهای آن در سرزمین خیبر، وادی القری، بجه و وضح است. همه آنها در میان کوههایی سبز که خاک آنها همانند حنا و سیزی سنگهایشان با سیاهی و سفیدی آمیخته است، یافت می‌شوند. گونه مجزّع زمرد نیز چنین است و کانی از آن در سرزمین هدیه حجاز است. زمرد همانند یاقوت به وسیله آهک سوده جزع، جلا داده می‌شود بدین ترتیب که آهک جزع با آب آمیخته می‌گردد تا به صورت سریشم درآید آنگاه زمرد با آن بر روی لوحه‌یی چوبین از درخت گز سوده می‌شود تا جلا یابد. با این تخته‌ها یا لوحه‌های پهن و چوبین از درخت گز سوده می‌شود تا جلا یابد. با این تخته‌ها یا لوحه‌های پهن و چوبین گز علاوه بر زمرد، سنگهای دیگر نیز جلا داده می‌شود. از زمرد پاره‌یی چند

پنج مثقال تا یک قیراط و نیز کمتر از آن یافت شده است. هر پاره زمرد قصبه نام دارد همچنانکه هر پاره یاقوت را کوه می‌گویند.

گویند چون اسکندر کشتیهای خویش را بر روی اقیانوس باختری برای کشف آن سوی اقیانوس گسیل کرد، یک کشتی از آنها بازگشت. زمردی همراه سرنشینانش بود که همتای آن در همه آبادی زمین یافت نمی‌شد. آن زمرد میان پادشاهان یکی پس از دیگری دست به دست شد تا در خزانه خود از میان رفت. هر قصبه زمرد به درازی دو وجب یا کمتر از آن و به ستبری یک بند دست و یا کمتر از آن است. از ویژگیهای زمرد آنکه چشم زخم و گزند جنیان و ترس و صرع را از کودکان دور می‌کند، در برابر زهر پایداری می‌نماید، آرامش دل را باز می‌گرداند، چشم را نیرو می‌بخشد و نفس را مسرور و آسوده می‌نماید. گویند: گونه ذبایی زمرد اگر به چشم‌های افعیان نزدیک شود کورشان می‌کند. گاهی یک رگه بزرگ و طولانی از زمرد برای حفر کننده کانش پیدا می‌شود و حفر کننده، آن رگه را دنبال می‌کند تا پایان یابد. آن گونه از زمرد که بر روی آن خاکی همانند سرمه سیاه خیلی تند نشسته است، سبزترین و آبگون‌ترین این گونه است. برخی از سنگهای زمردین را روکشی همچون نمک سپید پوشانده است، این گونه بیشتر سبز کم رنگ و بسیار آبگون است. اما سلقی و صابونی، روکش و

خاکی بر روی خود ندارند. گویند: زمرد تشنگی را می‌برد و چون در دهان گذاشته شود همانند یاقوت آب دهان را زیاد می‌کند.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۱۰۱

### فصل پنجم درباره سنگهایی که از جهت ارزش و گرانی در درجه دومند

سنگ شناسان گویند: فیروزه از گروه سنگهایی است که در ارزش و گرانی از سنگهایی که نام بردیم پایین تر است. فیروزه سنگی مسین است که از بخارهای مسی که در کان خود بالا می‌آید درست می‌شود و دو گونه است: یکی فیروزه بسحاقی یا بواسحاقی که نکوترین نوع آن است و نیز نکوترین نوع فیروزه بواسحاقی، کبود پاک و درخشان و بسیار سوده آن است. دیگر فیروزه خلنجی است. این دو گونه فیروزه با پاکی و صافی هوا، صاف و پاک و با تیرگی آن تیره می‌شوند. اگر چربی و روغن به فیروزه برسد آن را تباہ می‌کند و رنگش را می‌برد. مشک و عرق نیز با فیروزه چنین می‌کنند و رنگ آن را به کلی می‌برند. از ویژگیهای فیروزه آنکه نگریستن بدان چشم را نیرومند و نیکو می‌گرداند و نفس را باز می‌کند. کسی که نگین فیروزه در دست می‌کند به آفتی همچون کشتن و غرق شدن دچار نمی‌شود. نوشیدن آب آن، همچون زنگار ایجاد سم می‌کند. اگر روزگاری چند ده یا بیست سال بر فیروزه پس از استخراج بگذرد، رنگش را کم می‌کند و همواره رنگش به تیرگی و کمرنگی می‌گراید تا به کلی از بین برود و این را مرگ فیروزه می‌نامند. کانهای فیروزه در سرزمینهای خراسان و نیز در کانهای مس یافت می‌شود و خدا داناتر است.

کانهای عقیق در سرزمین صنعاء یمن است. بر روی عقیق روکشی نازک قرار دارد که چون از روی آن برداشته شود نهاد و گوهرش پیدا می‌آید. عقیق پنج گونه است:

نیلی، سفید، سیاه، سرخ، رطبی. در میان آنها گونه‌هایی دیگر همچون رنگ شرابی، مجزّع، رنگارنگ، عسلی، سیاه، گل گاجره‌یی و روشن نگارین نیز یافت می‌شود که همه آنها به پنج گونه اصلی عقیق نزدیکند. پاره‌هایی از عقیق به اندازه بیست رطل به طور کمیاب یافت می‌شود که چون آن را از کان بیرون آورند در برابر نور خورشید می‌افکنند تا از گرمی خورشید گرمی یابد، سپس در تنوری که با پشکل اشتر

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۱۰۲

افروخته شده، می‌گذارند و در همان جا رها می‌کنند تا سردی یابد سپس بیرون می‌آورند و پاره پاره می‌کنند، و از آن به کمک سنباده سرخ و آب، ظرفهای بزرگ و کوچک و خاتم و مهره و نگین می‌سازند. از کانهای عقیق کانی در سرزمین بلوص از شهرهای هند است که بروس نیز گفته می‌شود و این درست تر به نظر می‌رسد. این کان عقیق هم از روی زمین و هم از زیر زمین بهره برداری می‌شود. عقیقی که از روی آن کان بیرون می‌گردد از عقیق یمانی بهتر است. نکوترین رنگهای آن یاقوتی، خونی، گوشتی، پاکیزه رنگ، رطبی، گل گاجره‌یی سپس سرخ پاک است که این نوع اخیر نقطه‌های سفید به هم پیوسته‌یی دارد که همچون خالهایی در میان آن پیدا است. چون کسی نگینی از عقیق در دست کند یا آن را با خود همراه داشته باشد شکیبایی، وقار، نیک اندیشی و خوش نفسی می‌یابد. حمل کننده آن به بزرگ منشی، شکوه، خوش خویی و دوست رویی می‌رسد. به مناسبت این ویژگیهای نیکوی عقیق، حدیثی از رسول خدا- درود بر وی- بدین مضمون آمده است که: عقیق از آن ماست و جزع از آن دشمنان ما. زیرا جزع برای دارنده‌اش بدخویی، ترس، تندی، لجاجت در شرّ و تباہی، تنگی سینه و گرفتگی نفس بار می‌آورد.

زبرجد سنگی زمردین است که در کانه‌های طلا-یافت می‌شود. نکوترین آن، سخت و شفاف و صاف آن است که هم‌رنگ جزع تازه با شفافیتی بیشتر است. رنگ سبز برخی از سنگهای زبرجد به زردی می‌زند و رنگ برخی نیز به سفیدی می‌گراید. از ویژگیهای زبرجد صاف کردن ذهن و گسترش نفس است به ویژه اگر با طلا همراه باشد.

جزع را گونه‌هایی است که از آن میان بقرانی، غروی، حبشی، فارسی، شمعی، عسلی و زیتونی را می‌توان نام برد. بقرانی خود سه گونه است: سرخ، سفید و بلورین. سرخ آن شفافیت ندارد. پس از آن، سفید سپس بلورین است. نکوترین این نوع آن است که رگه‌هایش علاوه بر نرمی و نازکی راست بوده و نیز از هر گونه زبری یا فاصله‌های زیاد و ناهم‌آهنگ میان رگه‌ها و خالها و نقطه‌های ریز، پاک و بر کنار باشد. دو پهلوی بالا و پایین جزع حبشی همانند شبه سیاه و پهلوی میانه آن بسیار سفید است. نکوترین گونه‌های آن همان است که سوده‌تر و رگه‌هایش راست‌تر باشد. هیچ سنگی از سنگهای ارزنده از لحاظ جسم، سخت‌تر از جزع نمی‌باشد.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۱۰۳

عطارد حاسب گوید: سفیدی جزع با کم و زیاد شدن نور ماه افزایش و کاهش می‌یابد. چون با زیتون پخته شود نرم و درخشان و پرتو افشان می‌گردد. این سنگ بیشتر در سرزمین ظفار یافت می‌شود همچنان که در سرزمین صنعا نیز بسیار است. پاره‌یی از سنگهای جزع را از چین می‌آورند. مردمان چین بنا بر خواص پست و زشت این سنگ، از نزدیک شدن به کانه‌های آن اکراه می‌ورزند و تنها افراد تنگدست و درمانده آن را از کانه‌ها بر می‌آورند و به دیگر شهرها می‌فرستند. از ویژگیهای این سنگ غیر از آنچه آمد، آن است که جوش و زخم‌های سر کودکان را می‌برد و با آویختن این سنگ بر گردن آنان آب دهان و بزاقشان زیاد می‌شود. این سنگ برای سودن طلا و لاجورد و مسکوکات به کار می‌رود.

یشم و یشب دو سنگ همانند یکدیگرند که در کانه‌های نقره به دست می‌آیند.

علت پیدا آمدن آنها، بسنده نبودن حرارت کان، به هنگام پختن آنها، برای نقره شدن است. زیرا چیز زیادی از نقره کم ندارند. اصل این دو سنگ بخارهایی است که با حرارت و خشکی بیشتری به صورت یشم و با نرمی و گرمی کمتری به صورت یشب در می‌آیند. نکوترین یشب، زرد رنگ آن است که همانند عاج کهنه کمی به کبودی می‌زند و چون همانند زیتون بسته و جامد است زیتی نامیده می‌شود.

گونه‌یی از آن به رنگ سفید پاک و در عین حال ناخالص، می‌گراید. این گونه همچون عقیق و جزع بسی سخت و خشک است. گونه‌یی از یشب، سفید مایل به کبود و نیز کبود مایل به سفید است. این گونه یشب از جهت جسم سبک‌تر و سست‌تر است چنان که گویی در سستی و نرمی گونه‌یی از انواع پادزهر است و بریدن و سفتن آن با کارد و دندان ممکن است. از دو سنگ یشم و یشب، مصنوع آن نیز ساخته شده که از چین آورده می‌شود. رنگ یشم مصنوع، بهترین رنگهای این سنگ و صافترین آنها از حیث گوهر و نهاد است. از خواص یشم کانی، آنکه باز ماندن و کم شدن شیر را در پستان رفع می‌کند، اندوه و خفگی دل را می‌برد، موجب دیر رسیدن منی و کمی جنب شدن می‌شود و دارنده آن به خواست خدای والا-دچار صاعقه نمی‌شود و اگر کسی پاره‌یی از آن را بر کمر بند خود بندد در زندگی ناامید نمی‌شود و به خواسته‌های خویش دست می‌یابد.

یصم و یصب نیز دو سنگ همانند همدیگرند که در کانه‌های آهن و مس پیدا می‌شوند.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۱۰۴

یصم، نر و یصب، ماده است. رنگ نر از هشت رنگ گوناگون، ترکیب یافته است که هر رنگی نزدیک به رنگ دیگر قرار



دارد. این سنگ را درخشش، نرمی و شفافیتی است که نگرنده می‌پندارد بر روی رنگهای آن پوششی از آبگینه است. این سنگ همچون یشم و عقیق بسی سخت و سفت است. یصب از یصم کم رنگ‌تر است و سرخی بر آن غلبه دارد و نیز از یصم سست‌تر و تیره‌تر است. کانه‌های این سنگ در جزیره‌های دریای روم است. از خواص آن این است که عاشقان را تسلّی می‌دهد و بر سنگدلی می‌افزاید و فکر را باز و خاطر را آرامش می‌بخشد.

بلور و مها [۲] دو سنگ همانند هم و سفید و شفافند که هم‌رنگ آب پاک و صاف و راکد هستند و لیکن بلور صافتر و درخشانتر از مها است. بلور سنگی بوره‌بی و آهکی است که به وسیله آتش خرد می‌شود. بسیاری اوقات آفت آن چاره می‌شود و همچون شیشه ذوب می‌گردد. علت پیدا آمدن آن چنین است که رطوبت در کان این سنگ با خشکی می‌آمیزد. چون حرارت عفونت انگیز با رطوبت برخورد کند، آن رطوبت بر خشکی چیره می‌گردد. سپس گرمای خورشید با آن برخورد می‌کند تا رطوبت، سخت گرم شود و حل گردد و در جسد خشکی داخل شود و آن را با گذشت روزگاران حل کند و به صورت آبی صاف در آورد که بلور از آن بسته می‌شود. رطوبت کانی، بلور را از سرخ شدن باز می‌دارد. به سبب سستی و نمک زیادی که در آن است آتش آن را ریز ریز و خرد می‌کند. نمک آن به سبب کمی چربی و کم چربی آن نیز به واسطه رطوبت آن است. صافی آن از سستی پاره‌ها و اجزای آن است و اجزای آن نیز به سبب کمی خشکی و کمی حرارت به هنگام پختن و به وجود آمدنش، سخت و فشرده است. این سنگ با همه رطوبتی که دارد بسی سخت و سفت است و بسیاری از سنگها را می‌برد. بلور در کانه‌هایش با روکش نازکی یافت می‌شود که چون آن روکش از روی آن کنده شود رنگ آن به رنگ آب مقطر صاف در می‌آید. پاره‌هایی از آن تا یکصد من یا بیشتر به دست می‌آید. نکوترین بلور را از بیابانهای مغرب و همچنین کاشغر از شهرهای ترکستان می‌آورند. مردم،

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۱۰۵

سنگهای بلور را شب هنگام از معدن می‌برند زیرا پرتو و شعاع آن ایشان را در روز از این کار باز می‌دارد. مردمان آن سرزمینها ظرفهایی از بلور برای آب درست می‌کنند که برخی از آنها از یک تا دو سبو فراختر است. ارسطو گوید: بلور شیشه‌یی کانی و گونه‌یی از آن است.

مها نیز گونه‌یی از بلور است. بلور رنگ‌پذیر است. نکوترین آن اعرابی و اندلسی است که رنگی همچون رنگین کمان آسمان از آنها بر می‌آید. از نکوترین کانه‌های آن کانه‌های سرندیب و بدلیس از شهرهای ارمیتیه است. از خبرهای شگفت‌آوری که در مورد بلور آمده است اینکه یکی از بازرگانان فرنگ به یکی از پادشاهان مغرب گنبدی بلورین که از دو پاره ساخته شده بود و چهار کس می‌توانستند در آن بنشینند ارمغان کرد. از ویژگیهای بلور آنکه موجب گسترش نفس، خطای حس و خستگی چشم می‌شود و نوری را که از مردمک چشم بیرون می‌آید می‌پراکند و تباه می‌سازد.

سنباده سنگی آهنین و خشن است که همه سنگها را جز یاقوت و گوهرهای کریمه- چون الماس و فیروزه- می‌برد. آژده یاقوت و گوهرهای کریمه، الماس است که آژده‌یی برای همه سنگها است. رنگ سنباده زرد و سیاه مایل به زرد است.

کانه‌های آن در چین، هند، سرندیب و زنگ است. نکوترین آن نوبی و اسوادی است.

چون سنباده سوده شود و با رنگ سرخ مایع، خمیر گردد به طوری که بر رنگ سرخ غلبه یابد قرصهایی از آن ساخته می‌شود که همه کسانی که جواهرات را حک می‌کنند و می‌سایند برای جلا دادن و حکاکی از آن استفاده می‌کنند و خدا آگاهتر است.

مرجان سنگی گیاهی و گیاهی سنگی است که آفرینشی میان کان و گیاه دارد و حدّ فاصل و واسطه میان این دو پدیده است.

از نظر مرتبه در آخر کانه‌ها و نخست گیاهان است همچون درخت خرما و درخت وقواق که در پایان گیاه و نخست جانور، و کپی و زنبور عسل و طوطی و شیخ البحر (پیر دریا) که حدّ فاصل جانور و انسان یعنی در پایان جانور و آغاز آدمیت، و غول که میانه آدمیت و جنیان و جانوران، و ابر که میانه هوا و آب، و جیوه که میانه آب و کان، و دود که میانه آتش و هوا، و گردباد که میانه باد و خاک، و حلزون و صدف که میانه کان و جانور، و انسان که میانه فریشته و جانور واقعند. گیاه مرجان در سه جایگاه از دریای روم یعنی

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۱۰۶

جزیره صقلیه، بندر خرز و بندر سبته یافت می‌شود. علت پیدا آمدن مرجان این است که آب آسمان از کناره‌های دریا به زیر زمین دریا می‌رسد آنگاه با آب شور و تلخی که در زمین دریا فرو رفته است برخورد می‌کند و در ته زمین می‌ماند. چون ماندن آن در زمین به طول انجامد برای از بین بردن خشکی آن زمین که حکم کان مرجان را دارد نیرومند می‌شود و از طرفی نیرو و سختی کان مرجان نیز بر آن آب چیره می‌آید و با آن می‌آمیزد. چون آن آب، آن نیرو را در خود گرفت و به درون برد برای شکافتن و باز نمودن آب زیر دریا، به جنبش در می‌آید تا راهی برای خروج بیابد. پس در ته دریا به صورت شاخه شاخه و جدا جدا بیرون می‌آید. مرجان به علت درخت بودنش گیاه و به علت سنگی بودنش کان است. چون با سردی آب برخورد کند بسته می‌شود و به صورت گیاهی با ساقه و شاخه‌های سفید پیدا می‌آید. چون از دریا بیرون آورده شود و با هوا برخورد نماید به صورت سنگی سرخ در می‌آید و تا زمانی که بر رستگاه خود باشد نرم و تر و تازه است. از خواص مرجان آنکه به وسیله سرکه آب می‌شود. زیتون، روغن بادام و چیزهایی همانند آنها بر زیبایی و درخشش رنگش می‌افزاید و نگریستن به مرجان سینه را باز می‌کند، نفس را می‌گسترده، دل را شاد می‌گرداند و خون مانده در چشم را - که کمنه (تاریکی بینایی) خوانده می‌شود و در اثر ضربه در چشم پیدا می‌گردد - از بین می‌برد. چون بر روی چشمی دردمند و خون آلود نهاده شود درد آن را تسکین می‌دهد و ورمش را می‌خواباند. سونشی که از سودن مرجان بیرون می‌آید، چرک و زردی دندان را از بین می‌برد و دندانها را بسیار جلا می‌دهد و می‌ساید. چون بر روی گوشت لته نهاده شود آن را پرورش می‌دهد. چون بر زخمی گذارده گردد آن را بهبودی می‌بخشد و از چرک کردن و آب کشیدن و هوا دیدن باز می‌دارد. بسد تنه و بیخ مرجان است که از آن مهره‌های بزرگی ساخته می‌شود. با خود داشتن بسد فشار خون و لکه‌های چشم و سرخی رگهای آن را از بین می‌برد.

شاخه‌های بسید همان مرجان است. از گونه‌های مرجان، کبود و سفید آن است که رنگ آنها هیچگاه بر نمی‌گردد. این دو گونه در هر دریایی موجودند. در دریا گیاهی سنگی و سفید رنگ همچون درختی یافت می‌شود که شاخه‌ها و برگهایی چسبنده دارد و غیر از مرجان است. این درخت خود گونه‌هایی دارد که برخی اوقات در

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۱۰۷

ساقه‌هایش کرمی پدید می‌آید و آن را می‌خورد همچنانکه ساس در چوب و ساقه درختان پیدا می‌شود. لاجورد سنگی کبود است که پیش از زدودن چرک و پلیدیهای آن غشیم یا لاجورد خام خوانده می‌شود و چون زدوده و پاک و خالص گردد لاجورد نام می‌گیرد. نکوترین آن کبود مایل به سرخ با جوهری خالص است. کانهایی از آن در خراسان و اندلس یافت می‌شود. از خواص این سنگ آنکه نفس را باز می‌کند، چشم را نیرومند می‌گرداند و برای سودا و بیماری صرع سودمند است. هیچ چیز همچون طلا رنگ لاجورد را روشن نمی‌کند همچنانکه هیچ چیز بهتر از لاجورد طلا را روشن نمی‌گرداند. چون این سنگ به صورت غشیم از کان بیرون آورده شود، چرک و پلیدیهای آن با زدودن و پاک کردن از بین

می‌رود. این سنگ چون شکسته شود و آهک گردد سپس صمغ صنوبر- که با چربی، آب شده و پاک گردیده است- بر آن ریخته شود و در آب گرم فرو برده و جوشانیده گردد، جوهر کبود رنگ خالص آن پیدا می‌آید و آب را رنگین می‌کند، آن گاه آن سنگ از روی آب گرفته شده، در آبی دیگر فرو برده می‌شود و این کار همواره تکرار می‌گردد تا هیچ از کبودی آن نماند و همه در آب بیرون آید و کبودی آن باز ایستد و تمام شود. چون آن آبها را بپالایند و رنگ ته نشین شده را خشک کنند لاجورد پاک و خشک به دست می‌آید و خدا داناتر است.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۱۰۸

### فصل ششم درباره سنگهای مغناطیس، ویژگیها، رنگها و سرزمینهای آنها

کانهای سنگ مغناطیس در دریای هند و در کوهی در نزدیک قلم و نیز در اندلس و سرزمین خراسان است. این سنگ از سنگهای آهنین است. از ویژگیهای آن این که چون در خون بز خوابانیده شود و یک شب در آن بماند، ربایش آن بیشتر می‌گردد.

چون با سیر کوفته اندود گردد ربایش آن از بین می‌رود. نکوترین سنگ مغناطیس، نوع آمیخته به رنگ سرخ آن است که هم‌رنگ آهن است. بهترین مغناطیس از جهت ربایش آن است که نیم مثقال از آن یک مثقال آهن را به سوی خود بکشاند و بالا آورد. از خواص مغناطیس آنکه چون در لانه مورچگان گذارده شود از آن می‌گریزند.

چون با آب دهان روزه‌دار صفرایی، آلوده گردد جاذبیت و ربایش آن از بین می‌رود.

چون سونش آن به چشم کشیده شود جلب دوستی و محبت می‌کند. چون آهک شود و جای آهک شدن آن فروخته گردد، آتشی سوزان چند بالای انسانی از آن بر می‌آید. چون پاره‌یی از آن سوده گردد سونش و ریزه‌های آن به یکدیگر می‌چسبند همچنانکه براده‌های آهن به آن می‌آویزند. چون آهن پاره‌یی بدان مالیده شود به آن می‌پیوندد. چون زنی باردار یا جانوری سخت‌زای آن را با خود همراه کند زایمانش آسان می‌گردد. چون انسان بدان مهر شود خیلی زود نیازهایش برآورده می‌شود. ارسطو درباره چگونگی پیدایش مغناطیس گوید: این کان نخست در معدن خود برای آهن شدن به وجود می‌آید و لیکن گرمی و خشکی بر آن چیره می‌شود و به علت کمی رطوبت کان و بسیاری خشکی که بر آن وارد می‌شود به صورت سنگی سخت و سفت در می‌آید و آهن را به سوی خود می‌رباید. عطارد حاسب گوید: این سنگ سه گونه است: یکی از فلزات را به سوی خود می‌کشاند. دیگری خود از آهن و دیگر فلزات می‌گریزد و دور می‌افتد. سوم با یک پهلویش آهن را می‌کشد و با پهلوی دیگرش از آهن دور می‌شود.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۱۰۹

سنگ الماس، مغناطیس طلا است. چون این سنگ به طلا نزدیک شود بدان می‌پیوندد و آن را بر می‌گیرد. طلا خود مغناطیس جیوه است که هر جا با آن برخورد کند آن را به سوی خود می‌کشد و با آن آمیخته می‌شود. همچنین اگر سونش طلا، سرب، مس، آهن و قصدیر با هم آمیخته و درهم شود، آنگاه جیوه بر آن ریخته گردد جیوه تنها سونش و براده‌های طلا را به سوی خود می‌کشد و با آنها می‌آمیزد و چون براده‌های دیگر هر یک به اندازه معینی مغناطیس دارند جیوه بدانها نمی‌پیوندد و با آنها آمیخته نمی‌گردد.

سنگ نقره را ارسطو مغناطیس نقره نامیده است و آن سنگی سفید و مایل به سرخ است که چون با دست بر آن بکوبند همانند قصدیر صدا می‌دهد و لیکن از این سنگ هیچ در قصدیر نمی‌باشد همچنانکه قصدیر نیز در این سنگ یافت نمی‌شود.

سنگ نقره از پنج ذراعی، نقره را به خود می کشاند اگر چه محکم بسته شده باشد.

ارسطو سنگ صفر (زرد) را مغناطیس مس زرد و سرخ خوانده است. سنگ زرد، سنگی است که به زردی و تیرگی و کم رنگی می زند و چون مس بدان نزدیک گردد آن را به خود می کشد.

سنگ سرب (رصاص) را ارسطو مغناطیس سرب نام نهاده است و آن سنگی بسیار زشت و بد بوی است که چون از آن دانه‌یی چند یک ششم درهم بر ده درم سرب ریخته شود آن را به صورت نقره می بندد به گونه‌یی که می توان آن را در قالبها ریخت و بر روی آن نقش ضرب نمود و یا چکش کاری کرد. این بود سخن ارسطو و لیکن هر دانا و هوشمندی داند و گوید که مقصود، تغییر رنگ یافتن سرب از تیرگی و سیاهی، به وسیله سنگ سرب است که این کار ابار خوانده می شود. هر پاره از آن سنگ سرب می تواند سیصد و بیست جزء سرب را رنگ کند و خدا داناتر است

گونه‌یی دیگر از سنگهای مغناطیس، مغناطیس گوشت است. ارسطو گوید: این سنگ در دریا به دو گونه جانوری و کانی یافت می شود. جانوری آن به خرگوش دریا (ارنب البحر) شناخته می شود و آن سنگی است که چون بر جایی بی موازن تن جانوری افکنده شود به گوشت آن می چسبد و دیگر کننده نمی شود مگر آن که گوشت آن را با خود بکند و لیکن از جای آن خون بیرون نمی آید. گونه دوّم چون به گوشت جانور درنده یا مرده بچسبد آن را می کند.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۱۱۰

دیگر سنگ استخوان ربا است. ارسطو گوید: آن سنگی زرد و زبر است و از بلخ به سایر شهرها برده می شود چون این سنگ به استخوان نزدیک گردد آن را می رباید.

دیگر سنگ موی ربا است. ارسطو گوید: چون انسان بر این سنگ بسیار بنگرد گمان می کند توده‌یی موی است و لیکن چون بدان دست زند می فهمد که سنگ است. این سنگ جسمی لرزان دارد و سبک تر از آن در همه سنگها یافت نمی شود و چون با بدن جانوران برخورد کند موی آنها را همچون نوره می برد و اگر مویی بر روی زمین افتاده شده باشد آن را فرا می چیند. دیگر سنگ ناخن ربا است. ارسطو گوید: سنگی است به رنگ تیره و نرم که چون بر ناخن بگذرد آن را می کند یا چون بر تراشه‌های ناخن بگذرد آنها را فرا می چیند.

آهن بر این سنگ با همه نرمی که دارد کارگر نمی باشد و با الماس هم شکسته نمی شود. چون خون زن حایض بر آن ریخته شود ریز ریز و شکسته می گردد.

دیگر سنگ پنبه ربا است. ارسطو گوید: سنگی است که بر کناره‌های دریا از نمک درست می شود و رنگ آن سفید است. چون پنبه به آن برخورد کند اگر چه به صورت کتان بافته شده باشد بدان می چسبد.

دیگر سنگ پشم ربا است. ارسطو گوید: سنگی گرد و سبز رنگ است که رگه‌هایی زرد دارد و از جزیره‌های دریای چین آورده می شود. جسمی سبک دارد و چون به پشم نزدیک شود بدان می چسبد و حتی در میان آن فرو می رود.

دیگر سنگ آب ربا است. ارسطو گوید: سنگی سفید است که چون بر ناف بیمار مستسقی بسته شود و یک شب بماند آنگاه در روز، جلوی اشعه خورشید قرار گیرد، قطره قطره از آن آب روان می گردد تا هیچ از آن باقی نماند. سپس بار دیگر به حال خود بر می گردد و سفت می شود و این کار چندین بار تکرار می شود تا مستسقی بهبودی بیابد.

دیگر سنگ زیتون است. ارسطو گوید: سنگی سرخ مایل به کبود است که چون به زیتون نزدیک شود به سوی آن روان می گردد تا در آن افتد. این سنگ از سفاله زنگ آورده می شود. چون زیتونی بر روی جامه‌یی بیفتد آنگاه این سنگ را از روی لکه آن بگذرانند هیچ نشانی از زیتون بر جامه نمی گذارد.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۱۱۱

دیگر مغناطیس سرکه است که سنگی سفید است و کزک خوانده می‌شود. اگر در جایی که پر از ظرفهای سرکه است گذارده شود سرکه به سوی آن روان می‌گردد تا آن را فرا گیرد و تا زمانی که این سنگ در میان سرکه می‌باشد، سرکه بدون هیچ گرمی یا آتشی می‌جوشد.

دیگر سنگ کهربا است که خرده‌های گیاه خشک و گاه را به خود می‌کشد. این کهربا شیره درخت خدنگ است که همانند سنگریزه روی زمین یافت می‌شود.

نکوترین آن به علت آمیختگی با سفیدی و پیسه بودنش، شمعی خوانده می‌شود.

این گونه بسی سخت است و خرده‌های گیاه خشک را به خود می‌کشد. بوی آن همانند بوی لیمو است و چراغ روم نیز نام دارد. پاره‌هایی از این سنگ در اندلس و در ته زمینهای کناره‌های دریا و واحه‌ها یافت می‌شود که کشاورزان آنها را فرا می‌چینند. گویند: این سنگ، رطوبت درخت کنار یا بوی جهودان است و در ابتدا همانند عسل است که به صورت سنگ بسته می‌شود. در میان این سنگ مگس و چیزهایی دیگر یافت می‌شود که پیش از بسته شدن در آن فرو رفته‌اند و چون به صورت سنگ، بسته شده است در آن باقی مانده‌اند. گویند: این سنگ شیره درخت بادام رومی است و خدا داناتر است.

دیگر مغناطیس کژدم است و آن گیاهی است همچون خردل که شکوفه بر می‌آورد. این گیاه بیشتر در سرزمین سواد روبه‌روی دمشق می‌روید. چون این گیاه به سوراخ کژدم نزدیک شود، کژدم از سوراخ خود بیرون می‌آید و با نوک دم و دو شاخ خود بدان گیاه می‌آویزد. اگر آن گیاه در دست انسان باشد و عقرب نیز در حال گریز باشد بر می‌گردد و با دم خود بدان گیاه می‌آویزد و از بسیاری لذت و خوش آیندی، فرومانده و سست می‌گردد.

دیگر مغناطیس مردم است. ارسطو گوید: آن سنگ باهت است که از زیر چشمه الهیه در ابتدای سرچشمه‌های رود نیل در پس کوه قمر سر برآورده است. رنگ آن از نقره سفیدتر است و آن کوهی کوچک و سخت همانند صخره‌ی یک پارچه است که چون کسی بدان کوه رسد و آن را به چشم بیند کشتی از عشق و سحر در نهاد وی پیدا می‌آید تا خود را بدان سنگ رساند و همواره در حال سرور و شادمانی بر روی آن سنگ بماند تا بمیرد. این سخن را بطلمیوس گفته است. لیکن آنچه که مسافران

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۱۱۲

حکایت می‌کنند و بر زبان مردم روان است آن است که گروهی برای دیدن سرچشمه‌های رود نیل به راه افتادند و آن رود را دنبال کردند تا به یکی از وادی‌های کوه‌های قمر رسیدند. به علت سختی راه و بسیاری درختان، آدمیزاد را در آن وادی راهی نبود. پس یکی از آنان از کوره راهی که تا فراز کوه کشیده شده بود بالا رفت و بر بستر آب آن رود، مشرف گردید. چون بر فراز کوه رسید فریادی برآورد و خود را به زیر افکند و از چشم دیگر دوستانش که انتظار بازگشت او را داشتند پنهان شد، پس دیگری از کوه بالا رفت و او نیز همین کار را انجام داد، تا اینکه همگان با هم از کوه بردند و یکی را با ریسمانی محکم بستند و روانه ساختند و آن ریسمان را بر روی کوه سخت استوار کردند. چون آن مرد همچون آن دو کس پیش از خود بر بستر رود مشرف گردید فریادی برآورد و خود را بیفکند لیکن دوستانش او را به سوی خود بالا کشیدند و او در حالی که جان از تنش جدا می‌شد ایشان را به وجود صخره‌ی که دیده و سحر و شوقی که از آن در وی پدیدار گشته بود آگاهی داد و دوستانش دیگر از آنجا پیش‌تر نرفتند و خدا آگاهتر است.

دیگر از مغناطیسها، مغناطیس جانور است و آن گونه‌ی مار در درّه سرنذیب است که چون انسان یا جانوری بدان بنگرد با

جذائیتی روحانی به سوی آن کشیده می‌شود تا بدان نزدیک گردد. اگر آن مار گرسنه باشد او را می‌خورد یا زهر آگین و هلاک می‌سازد. این جذائیت ناشی از مردمک دیده این جانور است و خدا داناتر است.

دیگر از این مغناطیسها گونه‌یی از مردمانند که ابن ام عیسی (پسر مادر عیسی) نامیده می‌شوند. این گونه انسان چون بوی کفتار را از یک چهارم میل - که برابر با هزار گام است - بشنود شوقی در او پیدا می‌آید. آن شوق او را به سوی کفتار می‌کشاند تا خویشتن را پیش کفتار افکند و کفتار او را بدرد و بخورد و این خود نزد مردم بسی مشهور است و خدا داناتر است.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۱۱۳

### فصل هفتم درباره مروارید و چگونگی پیدایش آن در صدف و سخن از نهاد جانور مروارید

ارسطو در کتاب الاحجار گوید: مروارید سنگی گران قیمت و گوهری ارزنده، جانوری و کانی است. مروارید تنها جوهری است که مختص به نام جوهریت است و هر آنچه غیر از آن است از حیث عموم جنس، جوهر خوانده می‌شود. مروارید، از گرانبها ترین، ارزنده ترین، سودمندترین سنگها و زیوری برای تزئین است. چگونگی پیدایش آن با دیگر گوهرهای شفاف متفاوت است زیرا گوهرها همه خاکی هستند و لیکن مروارید جانوری است. باران بر ساحل دریای فارس به گاه بهاران فرو می‌بارد، در این هنگام جانوری خرد که ریزش باران را احساس کرده است از ته دریا بر روی آب می‌آید و دو گوش خود را که همچون دو سبدند باز می‌کند تا با آن دو گوش قطراتی چند از آن باران را در میان خود بگیرد و همچون تشنه‌یی آن قطرات را بخورد. چون سیراب شد آن چند قطره را از ترس آنکه با آب دریا آمیخته نگردند در درون خود سخت می‌فشد سپس به ته دریا برمی‌گردد و آنجا می‌ماند تا آن قطره‌های باران بسته گردد و بنا بر پاکی و صافی و بزرگی خود به صورت مرواریدی بزرگ یا کوچک درآید.

ارسطو در کتاب الاحجار گوید: در زمستان اقیانوس به جنبش می‌آید و موجهای آن به شورش می‌افتد و چکیده و شبندی از آن بر می‌آید آنگاه از دریایی که به اقیانوس پیوسته است، صدف مرواریدی بیرون می‌شود. جانوری همچندان آن صدف در آن است که آن شبند و چکیده را به خود می‌کشد و می‌بلعد همچنان که رحم، نطفه را به درون می‌برد. سپس آن صدف به جایی آرام از دریا می‌رود و دهان خود را با قطره‌هایی که بلعیده است می‌گشاید و نور خورشید و هوا را چند روزی پذیرا می‌شود تا آنگاه که بدانند آن آب بسته شده است پس دهان خود را می‌بندد و به ته دریا می‌رود و به صورت نهالی در کف دریا می‌روید و ریشه می‌دواند و درختی

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۱۱۴

از آن شاخه می‌زند. این جانور به کلی به صورت گیاه در می‌آید که مروارید به هنگام صید همچون میوه‌یی رسیده از آن چیده می‌شود. هر زیرک و دانایی می‌داند که این سخن ارسطو درباره مروارید رمز و سرّی گران است.

مسعودی گوید: این گوهر در چهار جا صید می‌شود، جزیره خارک از سرزمینهای فارس، عمان، قطر و جزیره سرنندیب. مروارید دو گونه است، یکی بزرگ که در خوانده می‌شود و دیگری کوچک که لؤلؤ نام می‌یابد. نکوترین مروارید، مروارید غلطان صاف شفاف درشت سنگین پاک است که در وزن از نیم تا یک و نیم مثقال تفاوت می‌کند. نکوترین لؤلؤ، پاک و گرد آن است. لؤلؤ را رنگهایی است که از آن میان زرد گرد، سرخ، سبز و کبود است. هر یک از این گونه‌ها به واسطه پیوستگی و نزدیکی با اندامی از اندامهای این جانور رنگ می‌پذیرد. برای نمونه مرواریدی که نزدیک به سپرز است سرخ و

آن که نزدیک به زهره است سبز دریایی می‌گردد. از خواص مروارید، شادمان کردن دل، گسترش نفس، نیرو بخشیدن در برابر زهر، زیبا کردن چهره و نمایاندن زیبایی است. هیچ چیز همانند زمرد، رنگ لؤلؤ را روشن نمی‌کند همچنانکه هیچ چیز همانند لؤلؤ رنگ زمرد را نمی‌نمایاند. از لایه‌های صدف مروارید، ورق‌ها و لوحه‌هایی همانند مروارید به دست می‌آید که ریشه و رگه‌های مروارید خوانده می‌شوند. گویند: هر صدفی از صدفهای لؤلؤ از یک صد لایه، مرکب است که هر لایه دو رویه دارد و در این گفتار نماد و سمبلی برای اهل ذوق و تصوف و فلسفه نهفته است.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۱۱۵

### فصل هشتم درباره سنگها و دیگر چیزهایی که با ویژگی کانی بودنشان از خاک برتری دارند و سخن از چگونگی پیدایش آنها

ابن وحشیه در کتاب التّعافین که اسرار الشّمس و القمر نامیده می‌شود گوید: نهاد بیشتر سنگها و اجسام کانی، رطوبتی است که از سردی درون زمین گرد می‌آید و گرمی لایه‌ها و حفره‌های زمین آن را پخته می‌گرداند تا عفونت یابد و جسمیت پذیرد و به صورت یکی از اجسام ذاتی یا گوگردها یا زرنیخها یا زاجها یا نمکها یا بوره‌ها و چربیهای رنگ‌آمیز و یا دیگر سنگها و جسمهای کانی - که از خاک برترند - درآید. ابن وحشیه پس از این سخن به بحث درباره گیاه می‌پردازد و می‌گوید:

گیاهان به صورت دانه‌ها در میان زمین قرار می‌گیرند. آب، آنها را سیراب می‌کند.

گرمی خورشید آنها را گرم می‌نماید تا در میان زمین که همچون ظرف و آوندی برای آنها است عفونت پذیرند، چون بگندند، از صورت خرد و ناچیز خود دگرگون می‌شوند و درختانی بزرگ می‌شوند. هر درخت از آنها میوه برمی‌آورد و در میوه آن، تخم و دانه‌ی پدید می‌آید که درختان دیگری همانند آن درخت از آن دانه و تخم بیرون می‌آیند. آنگاه ابن وحشیه به سخن در چگونگی پیدا آمدن جنین در رحم می‌پردازد و می‌گوید: منی از مرد به زن منتقل می‌شود. منی رطوبتی است که رحم آن را با گرمای درون شکم - که ناشی از حرارت غریزی دل است - گرم می‌کند تا در میان رحم - که همچون ظرفی برای آن است - بگندد و از منی به صورت خون و از خون به صورت جسم درآید و از جسمیت نیز صورت آدمی پذیرد و از صورت آدمی به حیات و زندگانی که آلت حس و حرکت و سبب جنب و جوش آن است بگراید. در اینجا به خواست خدای والا پرورش جنین به پایان می‌آید. از جمله سنگها و چیزهایی که از خاک برترند، زرنیخهای زرد و سرخ هستند. زرنیخ برادر گوگرد است که از آن سخن گفتیم و لیکن زرنیخ از گوگرد خشک‌تر و کم‌چرب‌تر و

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۱۱۶

سوزنده‌تر است. از اقسام گوگرد سنگ صرف ۳] است که چون شراب بر مخموران زور آورد آن را بدیشان می‌خورانند. کان این سنگ در وادی موسی - درود بر وی - است. دیگر سنگ مغزه ۴] است که کان آن در وادی موسی است. دیگر سنگ جو است که به سبب ابرها در میان جو پدید می‌آید و همچون آذرخشهایی جسم یافته می‌باشد. دیگر سنگهای هداة ۵] اند که همه سخت و سفت و خرد و شکسته و گوگردی و بدبوی و آمیخته به مرقشیشا هستند.

آنچه در اثر رطوبتها آب می‌شود از مایعات به شمار می‌آید که پاره‌ی از آنها از سطح زمین به دست می‌آید و پاره‌ی دیگری از درون زمین بیرون می‌آید. آنچه بر سطح زمین پدید می‌آید، نمکها و زاجهای سفید و بوره‌ها هستند که همه خاکی و گلی می‌باشند و رسیدن و پختن آنها کمتر از یک سال طول می‌کشد. سبب پیدا آمدن آنها چنین است که چون آنها در جاهای خود بیایند و با خاک زمین بیامیزند و گرمی معدنها در آنها کارگر افتد، بیشتر رطوبتهایشان را آب و ذوب می‌گرداند تا به صورت بخار درآیند و به هوا روند. لیکن پاره‌ی از آن رطوبتها در لایه‌های زمین باقی می‌مانند، اگر خاک آن زمین

شوره‌زار باشد، گرما آن رطوبتها را می‌پزد و سخت و بسته می‌گرداند تا انواع نمکها و زاج‌های سفید و بوره‌ها از آنها درست شوند و اگر خاک آن زمین تلخ و تند باشد انواع زاجها از آن به دست می‌آیند و اگر آن زمین سنگلاخ و خاک و ریگ به هم آمیخته باشد انواع گچ و سیمانهای سفیدابی در آن بسته می‌گردند و اگر نرم و گلین باشد انواع گیاهان و علفها و قارچها از آن دست می‌دهند. این وحشیه گوید: شکوفه قارچ در زمین‌های شن‌زار و نرم بر می‌آید و حد فاصل گیاه و کان است. از جمله چیزهایی که از زمین بر می‌آیند و جای بر آمدن و بیرون گشتن آنها در درون زمین است گونه‌یی از گیاهانند که پزشکان آنها را اقفار [۶]

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۱۱۷

می‌خوانند و آنها همچون عنبر، مومیا، مومیای کوهی [۷]، قیر، نفت و زرنیخ سرخ می‌باشند. پس نمک از چیزهایی است که از خاک برتر است و گونه‌هایی دارد که از آن میان نمک اندرانی را می‌توان نام برد که پاک‌ترین و صاف‌ترین نمکها به شمار می‌آید. کان آن در سرزمین سدوم نزدیک به دریاچه لوط است. به هر نحوی که شکسته شود به صورت پاره‌هایی چهار گوش در می‌آید. نیکوترین نمک خوراکی، نمک سفید و خوش بوی آن است که بویش همانند بوی بنفشه است.

دیگر نمک هندی است که سفید و سخت است و منافع بسیاری از آن در کتاب‌های طبی بیان شده است. دیگر نمک سبخی (نمک طعام) است که گونه‌ها و رنگهایی همچون سفید بسیار روشن، سرخ خونین درخشان، زرد اسپرکی رنگ و سبز ریحانی دارد. کانهای این نمکها در سرزمین اصفهان، خراسان و سیستان است.

نمک تلخ هم کوهستانی و هم شوره‌زاری و رملی است. بوره (ترن) دو گونه است:

سپید و سرخ. کانهای آن در طرانه مصر یافت می‌شوند که به علت نیروی دگرگون‌کنندگی بسیاری که دارند هر چه از جانور و گیاه و کان در آنها ریخته شود همه به صورت بوره در می‌آیند.

نمک نشادری در تیزی و سوزش همانند نشادر مصنوعی است. کانهای آن در بدخشان است. کوههای نشادر در سرزمین فرغانه چین است. نشادر طیار از سوزاندن سرگین ستوران و چهارپایان در دودنکهای گرمابه‌ها در سرزمین مصر صعید پدید می‌آید. در آن سودها و شگفتیها است به ویژه آن گونه که به عوالی (نمک آمونیاک فزار) شناخته شده و رنگ آن همچون رنگ طلا است و با اندک حرارتی همچون شمع آب می‌شود. بوی آن همانند بوی مشک مارها است. چون به اندازه سه مثقال از آن در آب یا شیر یا روغن زیتون ریخته شود، پادزهری نیکو و رهایی بخش می‌گردد. البته آمیختن آن با شیر بسی نیکوتر است. چگونگی به دست آمدن نشادر به دودنکها و دودکشهای حمام مربوط می‌شود چه نشادر در روزنه‌های سفالین آنها فرو می‌رود و تا بیرون آنها بر می‌آید و همانند عسل و به رنگ و درخشش طلا بر روی سفالهای دود آهنگها روان می‌گردد. نشادر از جایگاه هر مس

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۱۱۸

هرامسه که حکیم سوم است نیز پیدا می‌آید. یکی از کسانی که این نشادر را در دود آهنگهای آنجا دیده است در بیتی از قصیده‌یی که مزی را مخاطب قرار داده بدان اشاره می‌کند و می‌گوید:

و اگر چنین باشد مزدگانی باد مرا از مردی و اگر چنین نباشد وای از لغزش پاها.

زاجها نیز چندین گونه‌اند. نیکوترین آنها قبرسی زرد است که هم‌رنگ زرده پخته شده تخم مرغ است. این گونه زاج، سنگی است و خاکی نیست. سپس زرد مایل به سبز و دیگر سبز حنایی و دیگر سفید مایل به زرد است.

زاجهای سفید نیز چندین گونه‌اند. شفاف‌ترین و معتدل‌ترین آنها زاج یمانی است که شفاف و سفید آمیخته به سرخ است. مزه



آن آمیغی از شیرینی و تند و ترشی است. کانه‌های آن در سرزمین‌های شحر یمن و واحه‌ها و سرزمین روم است. کانه‌های زاج ذفر (نشادر تند بوی) در روم و خراسان است. کانه زاج سفید دقیقی مصری در صعید مصر است. از ویژگی‌های زاج آنکه چون در آب آلوده و شراب نیالوده ریخته شود آن را صاف و پالوده می‌گرداند.

از چیزهایی که بین زاج سفید و زاج است، قلعند [۸] و شخیره [۹] و خلططار [۱۰] را می‌توان نام برد که بیشترها از آنها مهر ساخته می‌شد و امروزه یافت نمی‌شود. دیگر انجبار [۱۱] است که کانه آن در سرزمین جرمق شقیف قرار دارد. دیگر گچ کبود و گچ سفید و اصفهانی و طبری است که بسی مشهورند. بوره هم کانی است و هم مصنوع آن از رسوبها و نمکهای خاکسترها به دست می‌آید. دیگر تنکار [۱۲] است که هم معدنی و هم مصنوع آن یافت می‌شود و هر دو برای گداختن، ریختن و صاف کردن دیگر فلزات به کار می‌روند. مغنسیا [۱۳] و قلیا [۱۴] برای گداختن و ریختن و صاف گرداندن

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۱۱۹

شن و رنگ آمیزی آبگینه و شیشه به کار می‌آیند تا آنجا که شیشه به وسیله آنها به آسانی رنگ می‌پذیرد. قلیا همچون آب است که به تند و با آتش گرم و آب می‌شود و زود با هوای سرد به صورت سنگ در می‌آید. ابو عبیده در کتاب المسالک و الممالک در این باره سخنی شگفت‌انگیز آورده گوید: در وادی درعه از شهرهای بربر سنگی است که چون در جایهای گرم گذارده شود همچون خمیر نرم می‌شود و نخهایی همانند کتان از آن بیرون می‌آید از آن نخها پارچه‌ها و دستمالها بافته می‌شود. چون آن پارچه‌ها یا دستمالها چرک گردند در آتش افکنده می‌شوند تا چرک و شوخ از آنها برود بی آن که آتش خود آنها را بسوزاند. در سرزمین بدخشان از شهرهای ترک نیز سنگی سفید است که به صورت نخ کشیده می‌شود و بافته می‌گردد. از این سنگ نیز همانند آن سنگ که گفتیم فتیله می‌سازند و در چراغها به کار می‌برند. این فتیله روغن را از خود می‌گذراند و خود هرگز نمی‌سوزد.

دیگر از چیزهایی که بر خاک برتری دارند سنگهای چربی دار و صمغ دارند.

زرنیخ سرخ (سندوس) از آن جمله است و آن سنگی صمغی و همانند کهربا شفاف است و نر و ماده دارد و از چشمه‌هایی در جزیره‌های دریای روم بیرون می‌گردد.

چون با آب دریا برخورد کند بسته و منجمد می‌شود. گونه‌یی از این سنگ در میان خاک به صورت رگه‌های زمین پیدا می‌آید. دیگر از سنگهای روغنی و چربی دار، کهربا است که ضمن سنگهای مغناطیسی از آن سخن گفتیم. این سنگ دو گونه است که یک گونه آن را کشاورزان به هنگام شیار دادن و شخم کردن زمین از خاک بیرون می‌آورند.

دیگر از سنگهای روغنی و گیاهی سنگ قبر موسی در شرق بیت المقدس است که چون شکسته گردد از آن نفت بیرون می‌آید و همانند گلاب در کدو یا آبگینه‌یی ریخته می‌شود. این سنگ همانند چوب سوخته می‌شود.

دیگر فریبون [۱۵] است و آن گیاهی همانند خیار است که شیرابه‌یی بسیار تند و تیره رنگ از ساقه آن بیرون می‌آورند. چگونگی بیرون آوردن این شیرابه چنان است که

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۱۲۰

پردازندگان به این کار شکنبه‌هایی چند فراهم می‌کنند و خوب می‌شویند و آنها را در زیر درخت فریبون می‌آورند و بر زیر تنه آن درخت سخت می‌بندند و از درخت دور می‌شوند آنگاه نیزه‌هایی بر تنه درخت می‌اندازند تا شیرابه بسیاری از تنه زخمی درخت در آن شکنبه‌ها گرد آید. این درخت بیشتر در شهرهای بربر، به ویژه کوه درن یافت می‌شود، شاخه‌ها و برگهایی نرم همچون کاهو دارد که در آنها رگبرگ‌هایی پر از شیرابه یافت می‌شود. گرداگرد این درخت هیچ گیاهی

نمی‌روید. یک گونه از این درخت در شهرهای سودان است. صبر نیز از این تیره است. صبر شیرابه درختی است که برگ آن همانند برگ سوسن است و بر دو کناره برگ‌هایش، خاری کوچک سر می‌زند. برگ صبر از برگ سوسن درازتر و کلفت‌تر است و بر روی آن رطوبتی است که به دست می‌چسبد. هر برگ آن یک رگ برگ بیشتر ندارد. این درخت در شهرهای هند و غرب نیز یافت می‌شود و آن را اسقطری و غربی و حضری می‌نامند. بهترین آن همان اسقطری است. سقطری جزیره‌یی در نزدیکی شهرهای یمن است. صبر اسقطری (صبر اسقطری)، سرخ است و فارسی آن در عمان، سیاه آمیخته به سفید است که همانند آن در حضرموت و احقاف نیز یافت می‌شود.

دیگر از گیاهان شیرابه و صمغ‌دار، خون سیاوشان (دم‌الاکوین) است که از جزیره سقطره و از شهرهای هند آورده می‌شود و نوع سنگی آن را از دریای قزم به دست می‌آورند. دیگر درخت میعه است که همانند درخت آبی و سیب است و میوه‌یی بزرگتر از گردو و همانند شفتالوی سفید دارد، پوسته آن خورده می‌شود و کمی تلخ است. از هسته این میوه، روغنی که میعه یابسه خوانده می‌شود بیرون می‌گردد. میعه سائله را نیز از هسته آن می‌گیرند. دیگر کندر کبود است که شیرابه درختی بزرگ در میان شحر و عمان است. در شحر و عمان و یمن، لبان ۱۶] نیز پیدا می‌شود و خدا داناتر است.

گوگرد سنگی است که در آغاز رطوبتی چرب و روغنی است آنگاه بسته و منجمد می‌گردد. چون گرمی آتش بدان برسد آب می‌شود و به سنگها می‌چسبد و با آنها آمیخته می‌گردد. چون آتش بدان برسد شعله‌ور می‌شود و سنگهای طلا یا یاقوتی را که با آن همراهند می‌سوزاند و خدا داناتر است.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۱۲۱

دیگر فقر الیهود (مومیای پالوده) است که حمر نام دارد و از دریاچه زغر که دریاچه لوط - درود بر وی - نیز خوانده می‌شود بیرون می‌گردد. مومیا به صورت یک پارچه همچون قایقی بزرگ از ته دریا بر ساحل می‌افتد و گاو خوانده می‌شود. این مومیا که گاو نام دارد اگر بزرگ و با دست و پا باشد، می‌گویند آن سال خجسته و پر برکت است و اگر کوچک باشد می‌گویند آن سال، سالی خشک و قحطی است.

اگر باد از سوی باختر باشد آن مومیا را به سوی خاور می‌افکند و اگر از خاور باشد آن را به باختر می‌اندازد. مومیا سوده‌های بسیاری دارد و خدا داناتر است.

قیر بسی سیاه و همانند زفت است و از چشمه‌هایی در شهر موصل و شهر هیت همراه با آب از زمین بر می‌آید که بسیاری از آن را مردم گرد می‌آورند. چشمه آن چشمه قیاره خوانده می‌شود که همواره فوران می‌کند. مردمان عراق گرمابه‌های خود را به جای سنگ فرش، قیراندود می‌کنند.

مومیا سه گونه کانی، گیاهی و جانوری دارد. کانی آن در یکی از روستاهای شیراز از شهرهای فارس به دست می‌آید و در جایی دیگر یافت نمی‌شود و آن آبی روغنی و چرب است که در فصل پاییز از سقف غاری در میان گودالی که برای آن بر روی زمین کنده‌اند ریخته می‌شود. مومیایی که در یک سال از آن گرد می‌آید یک رطل است. از سوی پادشاه مردمانی مورد اطمینان برای گردآوری و نگهداری این مومیا گماشته شده‌اند، همچنانکه در مصر برای گرد آوردن روغن بلسان چنین کرده‌اند.

یک گونه از مومیای کانی از سرزمین کتابة - از شهرهای مغرب - به دیگر شهرها برده می‌شود. چون دریا در زمستان مضطرب گردد این نوع مومیا را همچون عنبر بر ساحل می‌افکند. مومیای گیاهی از درختی ویژه تراوش می‌کند و همانند صمغ و شیرابه، سیاه و روان است. مومیای جانوری همان خاک استخوانهای کالبد انسانها است و خدا آگاهتر است.

### فصل نهم درباره سنگهایی که نسبت به سنگهای ارزنده و گوهرهای کریمه در مرتبه دومند و سخن از چگونگی پیدایش و خواص آنها

سنگ شناسان گویند: دهنه [۱۷] از سنگ مس است که کانهایی در شام، هند، روم، اندلس و خراسان دارد. نکوترین آن زمردی، عسلی، سبز برگ چغندری، دهنه مایل به زرد و دهنه آمیخته به سیاه و زرد است، این گونه اخیر پست ترین آن است. سبب به وجود آمدن دهنه این است که چون کان، مس را بپزد تا بسته و سنگین گردد بخاری از آن و از گوگردی که همانند زنگار در آن پیدا می آید بر می شود. چون آن بخار در یک جا گرد آید و بر آن فشار وارد شود اجزایش بر یکدیگر فشرده و انبوه می گردد تا به صورت سنگی بسته شود که دهنه نام می یابد. از ویژگیهای این سنگ آن که چون در زیتون خوابانیده شود سبزی و خوش رنگی آن بسیار می گردد و اگر زمانی دراز در روغن زیتون بماند سیاه می گردد. یکی از گونه های آن طاووسی است.

دیگر از ویژگیهای دهنه آنکه با صافی هوا صاف و با تیرگی آن تیره می گردد.

دیگر شبه (سبج) است و آن سنگی سیاه، نرم، سبک و سست است. شبه در دو جا پیدا می شود، یکی در کوهی از سرزمین حرّین، که این سنگ از آن کوه بریده می گردد. دیگر در هند که نکوترین نوع آن به شمار می آید. این سنگ شفافیت ندارد ولی صیقل پذیر است تا به جایی که همچون آینه چهره را نشان می دهد. از خواص این سنگ آن که از گرفته شدن فریاد کودک در گریه و بند آمدن نفس وی جلوگیری می کند. چون آینه یی از آن ساخته شود به هنگام نگریستن به آن چشم را گرد و تنگ می گرداند و چون همراه با انسان باشد چشم زخم را از وی دور می کند و خدا داناتر است.

دیگر سنگ جَمَز [۱۸] است که سنگی شرابی رنگ مایل به کبود کم رنگ و شفاف

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۱۲۳

است. کانهای آن در سرزمین چین و هند است.

دیگر سنگ حمی است که آن را سنگ صرف نیز می نامند. برخی از پژوهندگان می پندارند این سنگ به سبب همانندی که در رنگ و دوام و چگونگی شکل با شنگرف دارد همان شنگرف کانی است. رنگ این سنگ سرخ مایل به سیاه و هم رنگ چوب صندل است که کمی سیاهی بر آن غلبه دارد و در یک طرف آن نرمی و صافی و صقالت یافت می شود. از خواص آن آرامش دادن به درد دمل، رسانیدن زخم چرکین، از بین بردن گرمی تن و آماس گرمی زاست. چون اندکی از آن نوشیده شود مستی و خمار را از سر می برد و چون کسی پنهانی آن را با خود داشته باشد و بر دو نفر دوست وارد آید بین آن دو دشمنی می افکند. این سنگ از سنگهای آهنین است و خدا آگاهتر است.

دیگر سنگ مینا [۱۹] است که رنگ آن کبود تیره و همچون آبگینه شفاف است.

نکوترین و صاف ترین آن هم رنگ یاقوت کبود است که همچون یاقوت سخت و سفت است.

دیگر سنگ عروی است که گونه هایی دارد. نکوترین آن سرخ هم رنگ گل سرخ عراقی یا نیلگون آن است. در سختی و سفتی همچون یاقوت است و لیکن زردی آن با سرخی آمیخته شده است.

دیگر سنگ سلوی است که همانند عقیق سفید و مهره سلیمانی سفید است، زردی آن با کمی نیلی آمیخته شده است، سفیدی آن همانند سفیدی چشم است که به رنگ نیلی مایل می باشد و چون با انگشت مالیده شود رنگ کبودش بیشتر می شود. رنگ این سنگ، با صافی هوا صاف و با تیرگی آن تیره می شود، تیره شدن در زمستان دارنده اش را از پیش آمدن ابر و باران آگاه

می سازد و خدا آگاهتر است.

دیگر سنگ سرمه سیاه است که ائمه خوانده می شود، از سنگ سرب خاکی است و گوگرد بر آن غلبه دارد. این سنگ چهار گونه است که سه گونه آن در اصفهان و یک گونه آن در سرزمین اندلس - نزدیک به شهر وادیاش - است. در شهر وادیاش

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۱۲۴

کوهی کوچک است که آبی سربین از آن بیرون می آید و هر سال به مدت یک هفته آبی همچون سرب گداخته و یا جیوه سیاه از آن بیرون می گردد و در همه سوراخها و روزنه های آن کوه روان می شود و به صورت سرمه سیاه بسته می گردد و متراکم و انبوه و فشرده می شود چون آن یک هفته سپری گردد و خزانه آن کوه به پایان آید آب آن به جریان و حالت نخستین خود باز می گردد. در این هنگام مردم می آیند و آن سرمه بسته شده و منجمد را بر می گیرند. از خواص سرمه اصفهانی نیرومند کردن چشم و مردمک و توان دید آن است.

دیگر سنگ مرقشیشا است و آن هفت گونه در هفت کان مختلف است. نکوترین آنها زرین، سیمین، مسین و پست ترین آنها آهنین و جیوهی است. از کانهای نقره‌یی آن در دیه یعفور از قریه های دمشق و نیز در سرزمین حدث از کوه لبنان و در سرزمین جوسیه در بالای کرک نوح - درود بر وی - بسیار یافت می شود. سنگی لغزان از آنها به دست می آید که چون شکسته گردد مرقشیشا می شود. هر کانی از مرقشیشا به رنگی از هفت رنگ گوناگونش مایل است. از خواص مرقشیشا به ویژه گونه زرین آن، این که چون کسی آن را با خود همراه داشته باشد به خیر و نیکی بسیار و کرامت و مهربانی بی شماری از جانب مردم می رسد، این سخن را صاحب المنهاج گفته است، همو گوید: این سخن به تجربه و تحقیق ثابت شده است. مرقشیشا سنگی است که با خاتم ها و نگین ها یا چین و شکنها و دندانه های زیبایی که دارد از کان خود بیرون آورده می شود. این سنگ با بریدگیها و دندانه ها و نیز با به هم پیوستگی و گردی نگین هایش به مانده گیاهی شکرین و شاخه یی از نبات است. آتش، مرقشیشا را به صورت آهک در می آورد. با پتک نیز ریز ریز می شود. چون گوگرد مرقشیشا به وسیله چرب کردن و روغن مالیدن و نمک ها از بین برده شود اجناس گوناگونش نمودار گشته، از آن بیرون می آیند.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۱۲۵

### فصل دهم درباره پیدایش کوهها و تپه ها و ریگزارها و سخن از علت و چگونگی درست شدن و پیدایش آنها

دانشمندان گویند: کوهها و تپه ها ناشی از زمین لرزه هایی هستند که از بادهای پنهان و موج و سرگردان در زیر زمین پدید می آیند، بادهایی که گاه برخی از آنها بر برخی دیگر بالا می گیرند و گاه فرو می نشینند. دلیل بر صحت این گفتار آن که به سال هفتصد و بیست و سه در شام باران کم بارید و سرچشمه ها کم آب شد تا این که خدای بزرگ در تابستان زمین لرزه یی مقدّر فرمود و بدان وسیله چشمه ها از زمین برآمد و رودها تا سه چهار برابر آنچه که بود پر آب گردید و این گفتاری درست است.

گاه اتفاق می افتد که بادهای تند و سخت خاک برخی از جایهای زمین را از جای برمی دارد و زمین را گود می کند تا به جایی که به صورت درّه و شکافی در آید. دلیل بر صحت این سخن آن که به سال هفتصد و نوزده بر فراز کوه اقرع نزدیک به سیصد درخت زیتون بود که باد آنها را با خاک زمین از جای بر کند و به سرزمینی دوردست برد چنانکه گویی از آغاز هرگز بر فراز آن کوه درخت زیتونی کاشته نشده بود. در همین سال باد، دیری را که دیر سمعان خوانده می شد و نزدیک به همان سرزمین بود با همه سنگها و راهبان و نیز آنچه از گندم و آذوقه و گاوان و ستوران و ساز و برگ که در آن دیر داشتند از

جای برداشت و با خود برد چنان که گویی از آغاز وجود نداشته‌اند و هیچ خبری از آنها به دست نرسید و هیچ اثری از ایشان پیدا نیامد، محضری شرعی بر این مدعی نگاشته شد و نزد سلطان محمد پسر قلاوون فرستاده گردید، خداوند فرمانروایی وی را جاویدان کناد و همه پادشاهان مسلمانان را قرین رحمت خویش گرداناد.

به سال هفتصد کوهی بلند و برآمده در بیت المقدس - در نزدیکی چشمه فروج که بر سر راه واقع است - فرو نشست و به همان اندازه که بلند بود در زمین فرو رفت.

این کوه تا به امروز نیز برجاست.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۱۲۶

گاهی برخی از سیلها تنها در یک پاره از زمین به حرکت درمی آیند و روان می گردند تا آن را گود کنند و پاره دیگر زمین که سیل و آبی از آن نمی گذرد همچنان بلند و تپه‌وار می ماند و همواره سیلها در همان زمین گود و کنده شده فرو می روند و جریان می یابند تا آن زمین به صورت دره‌ای درآید و لیکن پاره‌های دیگر زمین که آب از آنها منحرف شده و بر روی آنها جاری نگشته است همچنان برآمده و بلند باقی می ماند.

دیگر از چیزهای شگفت آور غاری است در شام، جویی از آن بیرون می شود که از قوزک پای انسان بالاتر نمی آید. چون انسان به درون غار رود آن را گسترده و تا چهار هزار گام در زمین دراز و گسترده می یابد. آب همواره از کناره‌های آن غار قطره قطره می چکد. این غار همچون ساختمانی دراز و قبه‌یی بلند و پابرجا و دخمه‌یی تراشیده و بریده شده است. هر قطره آبی که همواره از سقف آن بیرون می آید به صورت سنگی منجمد از یخ، با رنگها و شکلهای گوناگون در می آید. برخی از آنها به شکل و رنگ عسل، برخی به شکل میوه‌های گوناگون، اندامهای انسان، حیوانات، نقلها و صورتهای دیگرند. همه آنها سنگهایی بسته شده و منجمد از قطره قطره چکیدن پیاپی آبد و رنگهای آنها سرخ و سیاه و همانند آن است، به همین جهت این غار، مغاره العجب (غار شگفتی) نام یافته است. دانشمندان می گویند: همه انواع مختلف سنگها در میان آتش صورت می پذیرند و پیدایش می یابند.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۱۲۷

### **فصل یازدهم درباره سنگهای ارزنده‌یی که برخی پادشاهان به برخی دیگر هدیه کرده‌اند و سخن از ارزش آنها**

از میان گوهرهای ارزنده و اندوخته‌های گرانبهایی که در گنجینه‌های خلفا و وزیران یافت می شد مرواریدی یکتا و بی همتا بود که در یتیم نام یافت چه در گیتی همانندی نداشت، مسلم پسر عبد الله عراقی آن را نزد رشید فرستاد و رشید آن را به نود هزار دینار خرید. دیگر نگین یاقوت سرخ رنگی به وزن چهارده مثقال و نیم بود که کوه نامیده می شد و رشید آن را به هشتصد هزار دینار خریداری کرد.

متوکل نگین یاقوت سرخی به وزن شش نیم دانگ (سه دانگ) داشت که آن را شش هزار دینار خریداری کرده بود و سبحه‌یی داشت که از یکصد دانه گوهر به رشته کشیده شده بود. متوکل هر دانه‌یی از آن را که یک مثقال وزن داشت، به هزار مثقال زر خریداری کرده بود.

یکی از پادشاهان هند عصایی زمردین به رشید هدیه کرد که بیش از یک ذراع درازی داشت. بر سر آن تندیس پرنده‌یی سرخ از یاقوت بود بسیار ارزنده که به یک صد هزار دینار قیمت گذاری شده بود.

چون مصعب پسر زبیر دانست که کشته خواهد شد نگین یاقوت سرخی به ارزش هزار هزار درهم نزد مولای خویش زیاد

فرستاد و گفت با این یاقوت خود را از دست دشمنان برهان.

نگینی از دست رشید بر زمین شکار گاهی افتاد و ناپدید شد و رشید بسی اندوهگین گردید. به او گفتند صالح فرمانروای مصلی نگینی دارد که آن را بیست هزار دینار خریده است، رشید فرمود تا آن را به جای همان نگینی که گم شده بود بیاورند و لیکن آن را به ارزش نگین از دست رفته خود نیافت.

مأمون گردنبندی به حسن پسر سهل هدیه کرد که قیمت آن هزار هزار و یک صد و شانزده هزار درهم بود.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۱۲۸

در میان چیزهایی که پادشاه هند به کسری هدیه داد، جام یاقوت سرخ رنگی بود که یک بدست در یک بدست پهنی و گودی داشت و پر از مروارید بود که هر مروارید هزار و پانصد درهم قیمت داشت.

محمود سلطان غزنین سنگ یاقوتی همچون دسته آینه‌یی داشت که چون بر اسب می‌نشست آن را در دست راست خود می‌گرفت و از هر جا که مردم به وی می‌نگریستند دو سر آن سنگ را از دو طرف دستش می‌دیدند.

چون ابو الفوارس پسر بهاء الدوله از عمش سلطان الدوله پسر بویه شکست یافت و گریخت، دو گوهر گرانها را که بر پیشانی اسبش بسته بود به بیست هزار دینار به زین الدوله فروخت. زین الدوله بدو گفت چه کسی ترا به این اشتباه افکنده تا این دو گوهر گرانها را بر پیشانی اسب ببندی؟ در حالی که این اندازه ارزش دارند؟

در گنجینه‌های مروان پسر محمد طبری از جنس مهره سلیمانی یافت شد که زمینه آن سفید با خطهای سیاه و سرخ بود. سه بدست گنجا داشت و پایه‌های آن همه زرین بود. گفته‌اند آن طبق را به شکل ستاره مشتری ساخته‌اند. چون کسی در میان آن غذا بخورد سیر نمی‌شود و ناگوارایی نمی‌یابد. در خزانه مروان جامی از آبگینه فرعونی یافت شد که سطبری آن یک انگشت و فراخی آن یک بدست بود.

در میانه آن شیری ایستاده و مردی بر روی دو زانو روبه‌روی آن نشسته و کمانی به دست گرفته و تیری در آن گذارده بود و می‌خواست آن شیر را با تیر بزند. برای این وسیله خاصیتی دانسته نشد.

انوشیروان را بساطی جواهرنشان از گوهرهای کبود، سرخ، زرد، سفید و سبز به نام بساط تابستان بود که رنگ سبز آن به جای شاخه‌های درختان و دیگر رنگهایش به جای شکوفه‌های سفید و غنچه‌های زرد به کار رفته بود. آن بساط به روزگار عمر پسر خطّاب در جنگ قادسیه به دست اعراب افتاد و با دیگر غنایم جنگی نزد عمر فرستاده شد. عمر چون آن گستردگی جواهر نشان زربفت را دید گفت امتی که این را به امیر خود هدیه کنند مردمانی امین هستند. آنگاه عمر آن فرش را پاره پاره کرد و پاره‌یی از آن را که در حدود یک و جب در یک و جب بود به علی پسر ابو طالب داد.

علی آن را به پانزده هزار دینار فروخت.

هنگامی که ملک ظاهر رکن الدین بیبرس شهر سیس را فتح کرد یکی از غلامان

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۱۲۹

وی به خانه فرمانروای سیس رفت. نردی در آنجا یافت که مهره‌های همه یاقوت سرخ و زرد و طاس آن از سنگ الماس و بساط آن همه زرکش بود. چون غلام آن نرد را ربود دو مهره از آن بر زمین افتاد و غلام از ترس آنها را رها کرد و گریخت. آن دو مهره به دست ملک ظاهر رسید. پیش خود گفت این نرد کامل بوده است پس سرشناس و بزرگ بازار صرّافان را خواست و آن دو مهره را به او نشان داد و گفت اگر یک مهره همانند اینها از کسی به دست آوری و به من دهی هر آنچه نیکی باشد برای تو به جای خواهم آورد. دیری نگذشت که غلام برای فروختن مهره‌های آن نرد به بازار رفت و دستگیر شد و

نزد ملک ظاهر فرستاده شد و دیگر پاره‌های آن نرد از او پس گرفته شد. پس از آنکه ملک ظاهر شاه آن نرد را از غلام باز پس گرفت، دو هزار درهم بدو بخشید.

به سال ششصد و هشتاد و دو که ملک منصور قلاوون در دمشق بود مائده‌یی از مدرسه جوهریه نزد وی آورده شد که هشت رطل و یک چهارم رطل دمشقی وزن داشت و بر روی آن، تندیس مرغ و جوجگانی از طلا نهاده بود. بر منقار هر یک از جوجگان درّی چند نخودی و بر منقار آن مرغ مرواریدی چند فندقی یافت می‌شد.

در میانه آن سفره ظرفی زمردین پر از دانه‌های مروارید همچون کفّه ترازویی- ویژه وزن کردن درهمهای خرد بازاری نه بزرگ آن- واقع بود. گویند: ملک ناصر فرمانروای حلب آن سفره را نزد نجم الدّین جوهری به ودیعه نهاده بود. نجم الدّین نیز آن را زیر دهلیز مدرسه پنهان ساخته بود تا آنکه کنیزی از کنیزکان جوهری این راز را نزد ملک منصور فاش کرد. بر روی آن مائده توری زرّین با شبکه‌های خیلی ریز کشیده شده بود و آنچه را بر روی مائده قرار داشت فرو می‌پوشانید. آن مائده هشت پایه داشت.

پیشوای دیرعکا به ملک منصور، طشتی زرّین هدیه کرد. در میانه آن، خانه‌یی چهار گوش بود که چهار سوراخ در پایین چهار دیواره خود داشت. خونی که از رگ زدن و حجامت در آن طشت روان می‌گشت از میان آن سوراخها در آن خانه داخل می‌شد. در سقف آن خانه پیکره انسانی یافت می‌شد که تنه‌اش در آن خانه پنهان و سر و گردنش از سقف خانه بیرون و پیدا بود. چون هموزن ده درهم خون در آن طشت گرد می‌آمد، آن پیکره از میان آن خانه بالا می‌آمد و عدد ده درهم بر روی

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۱۳۰

سینه آن به چشم می‌خورد و همواره با افزون شدن خون در میان طشت آن پیکره بالاتر می‌آمد و اعداد ده درهم ده درهم را یکی پس از دیگری بر روی سینه نشان می‌داد تا آنگاه که وزن آن خون به اندازه سه اوقیه دمشقی می‌رسید، پس آن پیکره به تمامی بالا می‌آمد و راست می‌ایستاد و از درون آن کلمه‌یی یونانی به معنای بس است بس است به گوش می‌رسید

[۲۰]

---

[۱] (۱). جزع به فتح و یا به کسر اول، مهره سلیمانی شبه پیسه یمانی، فرهنگ نفیسی.

[۲] (۱). مها به فتح اوّل، حجر الشّمس، لغتی است فارسی شاید مستعار از سانسکریت، سنگی است سفید و بلورین که به گردن زنان حامله می‌آویختند تا به وسیله قوه سحرآمیزی که در آن بود زایمان را تسهیل کند. حاشیه برهان قاطع.

[۳] (۱). صرف به کسر اوّل، رنگی سرخ که بدان پوست را رنگ کنند. فرهنگ نفیسی.

[۴] (۲). مغره به فتح اوّل و سوم، رنگ سرخ غیر خالص است. فرهنگ نفیسی.

[۵] (۳). هداة جمع هادی نام سنگیست، گویند هر که آن را با خود دارد سگ به او فریاد نکند، برهان قاطع. هداة سنگی بود به رنگ طحال، لغتنامه.

[۶] (۴). قفر به فتح اوّل و دوم، اسم جنس قار و آنچه شبیه به قیر در تکوین باشد و به فتح اول نام دارویی است که مانند عشقه بر خار ترنجبین پیچد. لغتنامه دهخدا.

[۷] (۱). مومیای کوهی آن را قفر الیهود نیز می‌گویند و آن جسمی است بنفش مایل به سرخ و مومیای پالوده نیز گفته شود.

لغتنامه زیر کلمه قفر الیهود.

[۸] (۱). قلقد به فتح اول زاج سرخ را گویند و بعضی زاج کبود را گفته‌اند. آندراج.

[۹] (۲). شخیره- قلیا و شخار باشد که بدان صابون پزند. برهان قاطع.

[۱۰] (۳). شاید این کلمه قلقطار باشد به معنی زاج زرد یا اکسید سرخ آهن. فرهنگ نفیسی.

[۱۱] (۴). معزب انگبار، گیاهی از تیره ترشکها که ریشه‌اش به دور خود پیچد، برسیان دارو. فرهنگ معین.

[۱۲] (۵). تنکار نوعی است از نمک بورقی و آن به ذوب طلا و نرمی آن کمک کند. فرهنگ معین.

[۱۳] (۶). مغنسیا خاکی سفید و بی بوی و بی طعم است که در پزشکی به کار آید و به عنوان دارو مصرف شود (یونانی). به نقل از المنجد.

[۱۴] (۷). قلیا و قلی خاکستری که از سوخته حمض گیرند. فرهنگ معین.

[۱۵] (۱). فریون یا فرفیون- گیاهی از رده دو لپه‌یی‌ها است. این گیاه علفی است و در موقع شکستن از ساقه‌اش شیرابه سفید رنگی بیرون می‌آید. فرهنگ معین.

[۱۶] (۱). لبان، به ضم اول، کندر.

[۱۷] (۱). معزب آن دهنج است و سنگی است شبیه به زمرد. فرهنگ نفیسی.

[۱۸] (۲). جمز، جمشت و جمست هر سه در عربی از فارسی مأخوذ است و جوهری باشد فرومایه و کم قیمت و رنگش کبودی است به سرخ مایل. برهان قاطع.

[۱۹] (۱). مینا آبگینه سفید و مهره سفید زجاجی مدور و کات کبود و سنگی شبیه به لاجورد.

فرهنگ نفیسی.

[۲۰] جمعی از نویسندگان، کتب طبی انتزاعی (فارسی)، ۸ جلد، چاپ: اول.

## درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می‌کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می‌دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره



الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت عليهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت عليهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیت های گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۴۵۰۳۳۵)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی /مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۵۲۰۲۶۰۱۰۸۶۰

وب سایت: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) ایمیل: [Info@ghaemiyeh.com](mailto:Info@ghaemiyeh.com) فروشگاه اینترنتی:

[www.eslamshop.com](http://www.eslamshop.com)

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۳ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰  
۵۳-۰۶۰۹-۰۶۲۱ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید  
ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رهنانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را ببدان، نگاه می دارد و با حجت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهانندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

